

در این حین جمعی دیگر آمدند و بعضی از نمایندگان هم که در مجلس بودند از راه رسیدند و چند بار مطلب مذکور گفته شد.

ما و اغلب نمایندگان — بجز معدودی که شاید از دسیسه مذکور قبلاً مطلع بودند — از واقعه دم در بی خبر بودیم و به خانه های خود رفتیم. فردای آن روز آقای آقامصطفی بهبهانی نماینده خراسان از منزل آقای میرزا سیداحمد بهبهانی به خانه من آمدند و گفتند: «دیشب کسی را دم در مجلس بجای تو کشته اند. رفقا می گویند امروز و فردا از خانه بیرون نیا.» نزدیک به ظهر مرحوم فرخی آمد و گفت: دیشب واعظ قزوینی رفیق ما را دم مجلس بجای تو کشته اند، خبر داری؟» گفتم: «خیر.»

فیلسوف السلطنه، پزشک رسمی عدلیه، روزی اظهار داشت که: «شب هشتم آبان مرا به شهربانی احضار کردند. در بیمارستان نظمیہ نعش مردی را در تابوت انداخته بودند که چند زخم روی قلبش داشت و زخمی به گردنش بود و گلوی او را هم قدری بریده بودند؛ و گفتند ملک الشعراء است و صورت مجلس تهیه شد. چیزی نگذشت، گفتند کسی دیگر است و مردی است ناشناس که معلوم نیست کیست و از کجاست! هرچه بود، اجازه دفن داده شد و شبانه بردند و دفن کردند!» بعد شنیدم مبلغ پانصد تومان از طرف دولت، بوسیله شهربانی برای وراثت واعظ فرستاده شده است!

از عجایب آنست که شرح جلسه غروب پنجشنبه هفتم و شب جمعه هشتم آبان ۱۳۰۴ را که یکی از جلسات عمده و تاریخی مجلس شورای ملی و از جلسات مخوف و تاریخی آن بود و چند تن ناطق بتفصیل، چنانکه قسمتی از آن را خواندید و در آرشیو منظم مجلس شورای ملی تا امروز مضبوط است، در آن شب نطق کردند و سپس چنان جنایت بزرگ و هولناکی بوقوع پیوست و بیگناهی بجای بیگناهی دیگر در دم کعبه آمال ملت به دست هواداران اصلاح قانون اساسی (!) شهید و پاره پاره گردید، درجراید مرکز غیر از مختصری در روزنامه ایران و میهن کسی ننوشت، و اگر هم جز در این روزنامه کسی چیزی نوشته است بر ما پوشیده است، زیرا

روزنامه ایران که اکنون در پیش نظر ما است، در روز جمعه هشتم آبان قسمتی را مفصل نوشته و «بقیه دارد» گذاشته است و شاید قصد داشته که عین نطقها را بنویسد. اما در شماره بعد که صورت جلسه ۱۰ آبان را می نویسد، باقی مانده این جلسه را باختصار درج کرده و واقعه شلیک و علت تعطیل را ذکر ننموده است و تمام جلسه مزبور را در ۳۱ سطر گنجانده، در علت تعطیل چنین می گوید:

درین موقع مجلس تعطیل و پس از نیم ساعت مجدداً تشکیل گردید. آقای نایب رئیس توضیحاتی داد و چون عده کافی نبود جلسه ختم و جلسه آتیه به روز یکشنبه موکول شد. مجلس دو ساعت و نیم از شب گذشته خاتمه یافت.

(شماره ۱۹۴۳ مورخه ۱ شنبه ۱۰ آبان)

عجبتز آنکه در تاریخ منسوب به عبدالله طهماسبی که مطالب موهوم و نابوده آن را با قلم عامیانه ولی پرزرق و برق یکی از وکلای عدلیه گرد آورده اند و شارلاتانیهای مفتضحانه بکار برده اند، در صفحه ۱۸۰، سطر هفتم به بعد، در مورد این جلسه و شب خونین، این شب رسوا و مخوف، فقط چنین می نویسد:

روز پنجشنبه هفتم آبان، یک ساعت و نیم به غروب مانده، تصمیم مخصوصی برای دو مقصد در مجلس شورای ملی گرفته شد: اول جلوگیری از بسط دامنه انقلاب (!) و ایجاد امنیت، دوم توجه به مستدعیات ملت (!) و غوررسی در حقیقت منویات ملی (!) و جلسه رسمی برای شب هشتم از طرف رئیس مجلس (مرادش نایب رئیس است، زیرا مجلس رئیس نداشته است!) اعلان گردید.

آنوقت پنج صفحه در موضوع اتهامات و کلا و مسأله مربوط به نظامنامه در استعفای رئیس، از مجلس و نمایندگان بدگویی کرده و از زبان ملت مثل سایر شیادان آن روز سخنانی عامیانه آورده. آنگاه در صفحه ۱۸۵، سطر ۸ چنین گوید:

با یک چنین سوابقی در لیلۀ مزبوره می رفت که جلسه رسمی تشکیل و دو دقیقه به مستدعیات ملت (!) عطف توجهی بعمل آید که ناگاه در

بیرون محوطهٔ مجلس دو تیر خطایی (!) در رفت و صدایی شبیه به تیر (!) شنیده شد. بعضی معتقد براین بودند که از طرف دربار (!) این حرکت عمداً سرزده که و کلا را ترهیب و جلسه را بهم زنند تا تصمیمی اتخاذ نگردد. راپورت پلیس هم این معنی را اثبات می نمود و یک نفر ناشناس نیز دستگیر گردید؛ بالاخره معلوم شد که این امر واقعیت داشته (!) و از طرف درباریان این عمل ارتکاب و مطابق نقشه مخصوصی اجرا شده بود. هر چه بود صدای نابهنگام اثر خود را بخشید و جلسه از رسمیت افتاد و همهٔ غریبی برپا شد و و کلا رویهم ریختند، و از در و دیوار فرار کردند و بالجمله، به مستدعیات ملت (!) جوابی ندادند و به حقیقت مسائل پی نبردند! این پیشامد غیر مترقبه و ضعف نفس و کلاهی مجلس، ملت را فوق العاده عصبانی نمود، مردم به مدرسه نظام هجوم (!) کردند و در بین خود اینطور تصمیم گرفتند که فردا بطور حتم مقدرات خود را تصفیه و قضیه را یکسر نمایند و یا و کلا را به محاسبه دعوت کنند.

در چند سطر بعد عبارتی آشنا تر و نزدیکتر به حقیقت می گوید. زیرا دیدیم که در عبارات بالا گفته بود (دو تیر خطایی... و صدایی شبیه به تیر!) اما اینجائتوانسته است خود را از حقیقتی که شخص مؤلف و رفقای همدست او دخیل در آن بوده اند پاک عرب نگاهدارد، یا فراموش کرده است که چه نوشته، اینست که می گوید:

تمام مردم در آن شب ناراحت بودند و خوابیدگان (!) خواب هولناک می دیدند، ولی و کلا... دلی نداشته، چه آنکه اول شب از صدای تیر نابهنگام بند دلهای گسیخته بود (!)، مطالبی است فعلاً نمی توانیم در این قسمت وارد بشویم و از موضوع تاریخ خارج است.

(صفحه ۱۸۲، تاریخ طهماسبی)

ما می دانیم که توطئهٔ شب هشتم آبان کجا و به دست کی و با اطلاع کامل شهربانی و وزارت جنگ و غیره... راه افتاده بود و قصدشان هم این بود که باقتل نویسندهٔ این تاریخ «بند دلهای و کلا گسیخته شود!» تا هر بار سنگینی را که بر دوش

ننگین آنان بگذارند تحمل نمایند، و با ترور کسانی که حافظ امنیت کشور هستند و با مردم کشی مجلس را به اطاعت خود وادارند و فجایع بیستساله را راه بیندازند! اما در عین حال پر رویی و وقاحت و بیشرمی را تا آنجا رساندند که در تواریخ خود این حرکت شرم‌آور را به‌گردن دربار انداختند، و راپورت پلیس را نیز مؤید این تصور عمدی یا این دروغ بیشرفانه قرار دادند و بیگناهی را کشته، بیگناه دیگری را به نام «ناشناس!» دستگیر کردند و توسط آقای درگاهی معلوم داشتند که این امر واقعیت داشته و از طرف درباریان این عمل ارتکاب و مطابق نقشه مخصوص اجرا شده است!!

ای خواننده جوان که این سطور را می‌خوانی! مبادا تعجب کنی، زیرا این نامردان و بی‌شرافتان، تاریخ و قضاوت افکار و همه‌چیز را دروغ و دروغ و دروغ می‌پنداشتند! این بی‌وطنها و بی‌ایمانها حتی به‌آقای خود، سردار سپه، تا روزی که به‌حقایق اطرافیان خود پی‌برد و بدبختانه همه مردم ایران را از آنها قیاس‌گرفت، نیز دروغ می‌گفتند و با شارلاتانی و کذب و افترا روح و نیت و فکر او را تباه و فاسد می‌ساختند.

انقراض سلسله قاجار

بهرتر است خوانندگان این تاریخ چند قدم با ما همراهی کنند و به عقب برگردند، تا قسمتهایی را که ضروری است و در ضمن واقعه شب هشتم ممکن نشد شرح دهیم، برای ایشان روشن سازیم.

نخست، از احمدشاه در فرنگ خبری بگیریم.

احمدشاه از آمدن منصور شد، زیرا گذشته از جوابهای صریح که از طرف بعضی مقامات شنید، و از برادر و ولیعهد خود هم در ایران مایوس‌گردید و وقایع غائله نان و دستگیری همه رجال درباری در تهران نومییدی بر نومییدیش افزود، از طرف همجواران شمالی نیز یأس کلی پیدا کرد و این آخرین امیدگاهش که فقط جبن و بددلی خود و تخویف نوکرهای نادانش مانع از استفاده‌های عمده از

آنها شده بود ، هم خراب گردید، و عمده چیزی که آب پاکی روی دست او ریخت
خبر منتشر از بی سیم مسکو بود که در ایران و فرنگ در برابر تبلیغات حریف، در این
روزها نشر یافته بود.

از بی سیم مسکو

مورخه ۲۱ اکتبر ۱۹۲۵ مطابق ۲۹ مهرماه ۱۳۰۴ ، مسکو - اخیراً
مطبوعات اروپا اخباری انتشار می دهند دایر براینکه گویا دولت
جماهیر شوروی نسبت به حکومت ملی ایران که رضا خان پهلوی در
رأس آن قرار گرفته، نظریه منفی داشته و گویا دولت شوروی از شاه
ایران که حالیه در اروپا توقف دارد تقویت می کند. انتشارات جراید
اروپا ظاهراً این مقصود را تعقیب می کنند که دولت شوروی را درین
مبارزه سربسته‌ای که در سنوات اخیر در ایران بعمل می آید، طرفدار
شاه قلمداد کرده و روابط کدورت آمیزی بین دولت شوروی و حکومت
ملی ایران ایجاد کرده و بدین وسیله اجرای سیاست دول امپریالیستی را
در ایران تسهیل کنند. غائله سلطنت طلبان که درچندی قبل به تحریک
عناصر ارتجاعی (!) تهران روی داد، همین مقصود را تعقیب می کرد.
آژانس تلگرافی اتحاد جماهیر شوروی برای اینکه تمام این اخبار
بی معنی را از اذهان خارج کند، اطلاع می دهد که دولت شوروی
کمافی السابق اصل عدم مداخله کامل به امور داخلی ایران را رعایت
کرده و با حکومت ملی ایران که رضاخان رئیس الوزرا در رأس آن قرار
گرفته، روابط کاملاً دوستانه دارد.

(نقل از روزنامه ایران مورخه ۳ مهرماه ۱۳۰۴)

این خبر می رساند که دولت اتحاد جماهیر شوروی از مساعدت با شاه قانونی
بعلی که برما پوشیده است، چشم پوشیده، خیال دارد با رضاخان همکاری کند .
بدیهی است که این همکاری برای دولت مزبور به صورت ظاهر بی نتیجه نیز نیست،

چه علاوه بر علائقی که در سواحل بحر خزر داشتند، صحبت از نفت خوریان هم در بین بود.

نفت خوریان داستانی دارد که شاید همه کس از آن اطلاع نداشته باشد. امتیاز استخراج این نفت را یکی از سلاطین قاجار به تاجری ایرانی به موجب ملفوفه فرمان واگذار کرده بود. این تاجر در مجلس چهارم به وکلا مراجعه می کرد که بدان وسیله آن را از مجلس بگذرانند و قوت بخشد و با سرمایه ای که تهیه خواهد کرد، بکار بیندازد یا بفروشد.

معلوم نشد به چه وسیله این فرمان در تصرف سردار سپه آمد و چیزی نگذشت که بدون مراجعه به مجلس، بوسیله شرکاء روسی معدن مذکور بکار افتاد و سرمایه هایی از طرف دولت شوروی بعد از سلطنت رضاشاه در معادن خوریان به مصرف رسیده و می رسد.

از طرف دیگر، مکرر اشاره کردیم که دولت شوروی بارها دست مساعدت بسوی احمدشاه دراز کرد، و در تهران هم نزدیکیهایی بین ما و آنها پیدا شد، ولی سستی شاه و انگلوفیلی بی حساب محمدحسن میرزا و اشتهاراتی که جراید طرفدار رضاخان بر ضد مدرس و سایر هواداران قانون اساسی می دادند و تهمت ارتجاع و غیره به آنان می زدند، رفته رفته همجواران شمالی را بطرف شاهنشاه آینده ایران که او را مردی متجدد و مصلح می دانستند، جذب کرد. اگر چه این عقیده اخیر زیاد طول نکشید، و بعد از مرگ تیمورتاش و جنگ زرگری لغو امتیاز نفت داری، دولت شوروی همه چیز را فهمیده بود، اما دیگر کار از کار گذشته و خیلی دیر شده بود که بتوان خبطهای گذشته آقای داویتیان را جبران نمود!

دسته دسته ایرانیان جوان و حساس به جرم بالشویکی و به این تهمت از طرف رؤسای شهربانی خاصه حسین آیرم به قتلگاه فرستاده شدند، و افراد مفیدی مانند ایران بان و غیره طعم تیرباران چشیدند؛ و افرادی فاضل مانند نویسنده روزنامه حقیقت به این جرم شانزده سال زندانی شدند و عاقبت مردانی چون فرخی و ارانی محو شدند و هزاران جوان نابود گشتند و جوانانی چون عبدالقدیر آزاد در محبس پیر شدند و صدها هزار مهاجر ایرانی به جزیره قشم و سایر انحاء جنوب تبعید و یا

تیرباران شدند تا خبط داویتیاینها آشکار شد و نتیجه نیرنگ رضاخان بر بزرگان مسکو روشن و آشکار گردید. اما چه باید کرد؟ همانطور که گفتیم دیگر بسیار دیر بود و کار از کار گذشته. همه اینها را عدم شهامت و حب حیات شاه و برادرش باعث و بانی شد و هرچه کرده بودند خودشان کرده بودند. ما در پایان این تاریخ قضاوت عادلانه‌ای در این باره خواهیم کرد.

احمدشاه نیامد. اما باز تصور می‌کرد که حقوق‌دانان ایران راهی برای عزل او و خانواده‌اش پیدا نخواهند کرد. او در یک مصاحبه چنین گفته بود:
 نیس، پیش از ظهر، ساعت ۱۱-۱۲ احمدشاه در پاسخ این مطلب که «اعلیحضرت اینجانشسته‌اید و حال آنکه دشمنان شما در ایران مردم را تحریک می‌کنند و گفتگوی خلع قاجاریه از سلطنت در ایران رایج شده است، چنین گفت:

گمان می‌کنم تو با اصول حقوق آشنا هستی و از سیاست هم که بی‌خبر نیستی. قانون اساسی ایران سلطنت را در خاندان قاجاریه تثبیت کرده، منتها اینکه ملت ایران را هم شریک در سلطنت و اداره مملکت شناخته است. آیا ممکن است شریکی شریک دیگر را بدون رضای او از شراکت خود خلع کند و از حقوقی که دارد محروم سازد؟ من مخصوصاً بعد از رسیدن این اخبار با یکی از بزرگترین علمای حقوق دنیا یعنی با رئیس «لیگ دو دروا دولوم» (جامعه حقوق بشر) گفتگو کردم و همین دیروز عصر هم باز پیش من بود و صحبت شد. چنین چیزی نمی‌شود و خلع سلطنت ایران از خاندان قاجار اصولاً طبق حقوق محال است. تو می‌گویی به زور ممکن است، هرگاه زور در کار باشد پس آن عمل، عمل ملت شایسته استقلال نیست. زیرا ملتی که راضی به زورگفتن شود، بهمان طریق هم راضی به زور شنیدن می‌شود و چنین

۱. جامعه حقوق بشر از مآثر انقلاب کبیر فرانسه بود که باقی مانده بود و نفوذ اخلاقی و معنوی تشکیلات نامبرده هنوز در اروپا دوام داشت و در کارهای جامعه ملل و دیوان داورى لاهه مشار بالبنان بود.

ملتی خیلی زود استقلال و آزادی را از دست می‌دهد و اسیر استبداد داخلی و خارجی خواهد شد. من آرزو دارم چنین عملی از ملت ایران سرزنسند، زیرا ملت من است و من شاه آن ملت. اگر ملت من جاهل و ناشایسته معرفی شود، اگر ملت من ناقابل و زورگو و زورشنو معرفی شود، من هم که پادشاه آن ملت، البته از سر و ته همان کرباس بلکه نمونه کامل آن معرفی خواهم شد. خیر، نمی‌توانند قاجاریه را از حقوق طبیعی و قانونی آنها محروم کنند و اگر قانون اساسی را زیر پا بیندازند، من به تو قول می‌دهم هرگز این ملت به حقوق خود دست نخواهد یافت و از نعمت آزادی و قانون بی‌بهره خواهد شد و همان کسی که امروزه به ملت می‌گوید قانون اساسی را نقض کن و زیر پا بینداز، فردا به فرق ملت کوفته، می‌گوید غلام من باش و طبق میل و فرمان من رفتار کن و دیگر پناهگاهی هم برای ملت باقی نخواهد ماند. زیرا قانون اساسی پناه ملت است و سرمایه آبرو و نفوذ مجلس و مردم است. امیدوارم چنین چیزی که تو می‌گویی هیچگاه واقع نشود.

در موضوع ولیعهد، تو بنویس من فریب نمی‌خورم و هرچه به من می‌گویند، راست و دروغش را خوب می‌فهمم. اگر رضاخان به ولیعهد گفته است یا پیغام داده که او را بجای من شاه می‌کنند، من حرفی ندارم. اما به او هم دروغ می‌گویند و حتماً دروغ می‌گویند. مرا که ملت ایران— و راستی تمام ملت ایران— با هزاران طمطراق پادشاه خود کردند، وقتی به این آسانی خلع کنند، آیا ولیعهد را که امروزه با میل یک نفر و بازی همدستانش شاه می‌کنند، چه زحمتی خواهد داشت که با یک اشاره خلع کنند و هرچه می‌خواهند بکنند. مرا کسی نمی‌تواند ترسو و بزذل معرفی کند. بسم الله، نشان بدهید که ملت ایران، بلکه یکدسته از ملت، بلکه فقط نصف بعلاوه یک از مجلس، راستی راستی می‌خواهند حقوق خود را حفظ کنند و هر کسی را بجایی بنشانند که قانون برای او معین کرده است، ببینید آیا من پیشقدم آنها نخواهم شد.

اما باید اعتراف کرد که شاه یا خیلی ساده لوح بوده است و یا طرف را گول می زده است.

زیرا اگر تاریخ خوانده بود، و قدری به گذشته پدر خودش مراجعه می کرد، می دانست که حق با زور و قوه است نه با کتاب حقوق و قیاس و برهان، و هرگاه قوه قضاوت و مردانگی و شهامت می داشت، لااقل بقدر عمویش سالارالدوله تقلا و حرکت می نمود!

افسوس که او در زیر دست ناصرالملک و رجال مهمل و مایوس و خودخواه طوری بار آمده بود که به درد پادشاهی نمی خورد. در حقیقت مرد بسیار خوبی بود، اما دیپلمات بسیار بدی!

جلسه نهم آبان

چنانکه پیش ازین گفتیم، جمعی از نمایندگان مجلس از افراد فراکسیونهای مختلف، ماده واحده ای تنظیم کردند و در زیرزمین کذایی روی میزگسترده و رجال کشور با ماشینها و تلفونها بکار افتادند. قصر رئیس دولت حال تکیه دولت را پیدا کرده بود!

دو دسته در آنجا گرم فعالیت بودند. یکی وکلای موافق و رجال و وزرا و امرای لشکر، که هر یک رفته، یکی دو تا از وکیلان را آورده، به امضا وادار می کردند. بعضی اوقات خود رئیس دولت هم به این عمل مبادرت می ورزید. چنانکه دو نفر از افراد اقلیت را، یکی آقای آشتیانی و دیگری مرحوم حاج آقا اسمعیل عراقی را، احضار کرد و در عمارت دفتر مخصوص از آنها شخصاً پذیرایی گرمی نمود و آنجا قسم خورد که «تا سه ماه دیگر تاجگذاری خواهم کرد» و از آقای عراقی امضا گرفت و آقای آشتیانی را از امضا معاف داشت بشرطی که در مجلس داد نزند!

دسته دیگر حاج معین التجار بوشهری و فقیه التجار و حاج رحیم آقا قزوینی و غیرهم بودند که در عمارت رئیس دولت تجار را بعنوان اینکه مطالب مهم اقتصادی در اینجا مطرح است، از خانه و حجره به قصر کشانیده، آنها را بعنوان تحصن در آنجا

توقیف می کردند!

اینک اطلاعاتی از ناحیه جوانان آن عصر که فریب ظواهر امر را خورده و گاهی در محافل مذکور داخل بوده‌اند، می‌رسد که معلوم می‌دارد تازه بعد از نشر تاریخ ما به حقایق امر پی برده، حافظه آنها وقایعی را به یاد آنان می‌آورد که مؤید نوشته‌های ماست. ما یکی از آن نامه‌ها را که گوشه پرده را اندکی بالا کرده است، ضبط کردیم:

بعد از عنوان و مقدمات،

در چند شماره قبل مهر ایران ضمن تشریح تحصن مدرسه نظام، در مقالات مذکوره چنین اشارت شده بود که متحصنین بطور کلی مردمان پست و فرومایه بوده‌اند که برای آب و آس جمع شده بوده‌اند. بنده که خود از خیلی نزدیک شاهد آن جریان بوده، مطالب را کما هو حقه بخاطر دارم، لازم می‌دانم خاطر شریف را از کیفیت تحصن و چگونگی جمع‌آوری اشخاص در باغ مدرسه نظام و کاخ همایونی مستحضر بدارم تا خوانندگان این تاریخ ملاحظه فرمایند با چه تردستی عجیبی مردمان محترم را برای تحصن جلب نموده‌اند.

البته اشخاص بسیار فرومایه و پستی هم که در آن زمان در هفت آسمان یک ستاره نداشته، برای تحصیل ثروت و تمکن تسلیم هرماجریایی بودند و اکنون صاحب میلیونها ضیاع و عقار شده‌اند و از استکان و نعلبکی فروشی به برکت اینگونه کارها به مسند تجار ذوی العز والاحترام و نمایندگی ملت و مناصب اجتماعی دیگر جلوس فرموده‌اند، به طوع و رغبت داخل در زمره متحصنین بوده‌اند؛ لکن آن دسته از اشخاص محترم که بدسته متحصنین آبرو بخشیده و وجود همان اشخاص باعث پیشرفت کار شد، بشرح زیر به کاخ همایونی وارد شدند:

از منزل مرحوم حاج معین‌التجار بوشهری به حجره مرحوم علی اکبر اخوان تاجر کاشانی تلفون شد که برای انجام امر بسیار مهم اقتصادی که نهایت ضرورت و فوریت را دارد باید آقایان تجار و بازرگانان محترم

پایتخت به حضور آقای رئیس الوزرا شرفیاب شوند. بنابراین لازم است جنابعالی و سایر اخوان فوراً و بدون معطلی به منزل اینجانب (معین بوشهری) تشریف بیاورید تا از اینجا، دسته جمعی شرفیاب شویم. مرحوم حاج علی اکبر اخوان که در طول مدت عمر خود مطلقاً داخل در امور سیاسی نبوده و بواسطه همین کناره گیری و سربزیری و اشتغال صرف به امور تجاری حتی طرز تکلم با رجال را هم بلد نبود، در انجام تقاضای معین التجار مردد و متفکر بود و بیسابقه بودن امر نیز به تردید او کمک می کرد که ناگهان تلفون مجددی رسیده و از بعضی جاهای دیگر هم متواتراً تلفون تأکید می رسید و بالاخره ایشان و برادران آن مرحوم خواه و ناخواه به منزل حاج معین التجار حضور یافته و به این ترتیب، یکدسته سی چهل نفری از تجار محترم و حقیقی تهران بدون اینکه از موضوع مهم اقتصادی مختصر اطلاعی داشته باشند، به زعامت حاج معین التجار بوشهری، به قصر رئیس الوزرا و در عمارت وسط باغ که اکنون تبدیل شکل پیدا کرده، و در همان زیرزمین کذایی حضور پیدا کردند. پس از حضور آقای رئیس الوزرا که با قیافه بسیار متبسم و شادان و در معیت آقای قائم مقام الملک حضور یافتند، از طرف مرحوم فقیه التجار و مرحوم حاج سید محمد اسلامبولچی آغاز سخن شده و پس از تبادل مذاکرات به عرض آقای رئیس الوزرا رسید که آقایان تجار تا زمانی که انقراض سلطنت قاجاریه تصویب و اعلان نشود، از این قصر که پناهگاه مظلومین است، خارج نخواهند شد!!!

بیان این مطلب چه تأثیری در روحیه تجار بیچاره و محترم نمود، از موضوع این مقال خارج است. همینقدر باید به اطلاع مورخ محترم برسانم که پس از حرکت رئیس الوزرا از آن جلسه، دیگر قراولان نظامی درب قصر اجازه خروج به احدی نمی دادند و سایر تجار هم لاینقطع بوسیله تلفون که ظاهراً از طرف تجار به آنها مخابره می شد، بی اطلاع و از همه جا بی خبر به عده متحصنین افزوده شده، بیچاره ها پس از حضور در

قصر تازه می‌فهمیدند که برای چه امر خطیری به اینجا جلب شده‌اند و چگونه به دام افتاده‌اند! این بود طرز حضور تجار در منزل رئیس‌الوزرا؛ و کیفیت تحصن یک‌کعبه‌معدود دیگر هم در باغ مدرسه نظام بر همین منوال بوده است.

بنابراین، با تصدیق به این نکته که سلسله جنبانات این معرکه همان لات و لوت‌هایی هستند که در صدر این مقال به آنها اشاره شد و آدم‌کشان دیگری که به سردستگی مرحوم طهماسبی به‌دوندگی مشغول بودند، اشخاص محترم و شریفی هم در ضمن متحصن بوده‌اند که به نحو معروض حاضر شده بودند و از این لحاظ نمی‌توان به تمام آنها نسبت پستی و فرومایگی داد. از استاد معظم استدعا دارم امر فرمایند این مختصر در یکی از صفحات جریده مهر ایران برای کمک به نشر حقایق و جلوگیری از خلط مباحث درج گردد.

ارادتمند قدیمی شما—رضا مشکینی

جوان فاضل دیگری می‌گوید که در همین مجلس، مجلس شکار حاجی اخوان، حضور داشته و بعد از آنکه تجار محترم از واقعه آگاه می‌شوند، رنگ از رویشان می‌پرد. رئیس‌الوزرا رو به‌قائم‌مقام کرده می‌گوید:

«پس معلوم می‌شود که حکومت موقتی هم با خود ما خواهد بود و کفه با فعله است و باید این زحمت را هم خود ما متحمل شویم!»؛ در صورتی که هنوز نه مجلس رأیی داده و نه از حکومت موقتی صحبتی در بین بود.

همان شخص می‌گوید حاجی اخوان گفت: «من به عمرم از خانه بیرون نخواهم آمد، خوبست اجازه بدهند لااقل شب به‌خانه برگردم و صبح شرفیاب شوم»؛ ولی به او چنین اجازه‌ای داده نشد و قراول مانع از خروج واردین می‌شد!

اشخاصی بودند که بوسیله تلفون از قصر رئیس‌الوزرا تجار را بعنوان پیشامد مهم اقتصادی به قصر مزبور دعوت می‌کردند و پس از آمدن دیگر نمی‌گذاشتند بیرون بروند. محل توقف تجار قصر رئیس‌الوزرا بوده است. وی می‌گوید: روزی که ماده واحده به تصویب مجلس رسید، آن را در سینی نقره نهادند و نایب رئیس

مجلس، آقای تدین، آن را بحضور آورد و پس از آن بسرعت برق متحصنین را از عمارت اخراج کردند، زیرا رفع احتیاج شده بود!

استعفای رئیس مجلس

در جلسه ۱۹ مهرماه بنا بود هیأت رئیسه مجلس تجدید شود. قبل از شروع به کار، آقای تدین نایب رئیس دوم چنین گفت:

در هیأت ائتلاف (مراد جلسه ائتلاف اکثریت مجلس است) اینطور مقرر شد که برای انتخاب رئیس رأی مخفی گرفته شود و هر کس دارای اکثریت شد، سایرین هم به او رأی بدهند... بنده در عین اینکه از اول هم داوطلب این مقام نبودم ولی بعضی از آقایان برحسب حسن ظنی که داشتند به بنده رأی دادند و بنده دارای اکثریت شدم ولی چون بنده این طور مقتضی می بینم که در این چند ماه اخیر صرف نظر کرده و همان آقای میرزا حسین خان پیرنیا انتخاب شوند، لذا به طیب خاطر صرف نظر کرده و از آقایان دوستان و رفقا هم خواهش می کنم که صرف نظر نموده و آقا میرزا حسین خان پیرنیا را انتخاب کنند.

سپس انتخاب رئیس آغاز شد و نتیجه این بود: آقای مؤتمن الملک دارای ۶۹ رأی، ورقه سفید ۲۰، و آراء متفرقه ۱۰؛ و به اکثریت ۶۹ رأی، پیرنیا انتخاب شد. نواب رئیس نیز اول آقای تدین، دوم مرحوم سیدالمحققین دیا انتخاب شدند.

روز ۲۱ مهر که موقع جلسه علنی بوده است، چهار ساعت قبل از ظهر، آقای مؤتمن الملک پیرنیا مرقومه ای به آقای شریفی رئیس کابینه مجلس نوشته، مراسله دیگری هم به مجلس نوشتند و از ریاست ممتد و خدمات متمادی اظهار خستگی کرده، استعفا نمودند.

آن روز جلسه به سبب کافی نبودن عده تشکیل نگردید.

نواب رئیس، مکتوب مؤتمن الملک را در کمیسیونی از نمایندگان قرائت کردند و قرار شد حاضرین کمیسیون رئیس مجلس را ملاقات کنند و ایشان را به استرداد

استعفا دعوت نمایند.

بعد رأی بر این شد که جمعی برای دیدار آقای مؤتمن الملک انتخاب شوند. بنابراین، یازده نفر انتخاب شده، نیم ساعت قبل از ظهر همان روز به منزل رئیس رفتند. مقارن ظهر نیز آقای مستوفی الممالک و چند نفر دیگر از وکلا به خانه رئیس برای همین مقصود رفتند و تا دو ساعت بعد از ظهر هرچه کردند مفید نیفتاد و در گرفتن استعفای ایشان اثری نبخشید.

در اینجا اهل فن، خاصه آنان که به سلیقه لطیف و دقیق مؤتمن الملک واقف بودند، بزودی دانستند که محال است ایشان استعفای خود را پس بگیرند و هر کس که به جریان کار از ساعت اول انتخابات که درین فصل مندرج است، نظر افکند و با اخلاق پیرنیا آشنا باشد، علت استعفای او را درک خواهد کرد. در حقیقت هم بایستی آن مرد مستعفی می شد، زیرا به سبب آنچه دیکتاتور در آن اوقات از مجلس می خواست، همان بهتر که مردی مانند مؤتمن الملک رئیس نباشد.

روز پنجشنبه ۲۳ مهر در جلسه خصوصی استعفانامه پیرنیا خوانده شد. مجلس استعفای رئیس را نپذیرفت و بنا به پیشنهاد مستوفی الممالک، از هرفراکسیونی نماینده ای انتخاب گردید که رفته باز هم با ایشان صحبت کنند. ولی قبلاً ضرورت داشت که با آقای مدرس که مریض و در خانه بستری بود نیز شور نمایند. مدرس گفته بود که علت حقیقی این استعفا چیست و باید قبلاً آن قسمت را که خوب پیش نیامده است، جبران کنید و بعد ایشان را وادار به قبول ریاست نمایید. بنابراین قرار شد با آقای تدین صحبت کنند. ولی تدین در شهر نبود و مقرر شد روز شنبه ۲۵ مهر آقایان منتخبین با آقای تدین ملاقات کنند و وسایل جبران توهینی که به رئیس شده فراهم سازند.

بالجمله، روز شنبه کمیسیونی که بود گرد آمد و نظریه آقای مدرس را که صلاح دیده بود برای رفع توهینی که به رئیس فعلی مجلس شده است، نواب رئیس استعفا بدهند، عنوان کرد ولی آقایان نواب رئیس قبول نکردند که مستعفی شوند.

این هیأت با نواب رئیس به خانه مؤتمن الملک رفتند و اصرار کردند و مستوفی

هم صحبت کرد. مؤتمن‌الملک گفته بود: «بعضیها تصور می‌کنند که نسبت به من توهینی شده است، در صورتی که چنین چیزی نیست و قبول این مقام برای من مقدور نیست.»

بالاخره روز ۲۶ مهر جلسه علنی تشکیل و راپورت استعفای رئیس و نامه ایشان عنوان شد، و قرار شد جلسه آتیه روز سه‌شنبه ۲۸ مهر تشکیل و رئیس و منشیها و مباشرین انتخاب شوند.

عصر روز دوشنبه ۲۷ مهر جلسه خصوصی تشکیل شد.

آقای تدین اظهار داشت که «رئیس‌الوزرا امروز مرا به هیأت وزرا احضار کرده، گفتند در خصوص تلگرافات تبریز، مجلس چه رویه‌ای را تعقیب خواهد کرد؟... اوضاع تبریز مرا نگران کرده است و خوبست در این باب تصمیمی اتخاذ شود...» و نیز آقای تدین گفت: «از تبریز تلگرافاتی بعنوان رئیس مجلس رسیده است که با ده نفر از نمایندگان برای مخابره حضوری حاضر شوند. به آنها اطلاع داده شد که مجلس فعلا رئیس ندارد، صبر کنید رئیس معین شود. بعد جواب دادند دو نایب رئیس با ده نفر از نمایندگان که خودشان انتخاب می‌کنند، برای مخابره حضوری حاضر شوند. لذا خواستم از نمایندگان سؤال کنم که چه عقیده دارند؟»

عاقبت، نواب رئیس و عده‌ای به تلگرافخانه رفتند و در جواب اظهارات تبریز گفتند که قضیه موکول به رأی مجلس است و خوبست صبر کنند تا بعد از انتخاب رئیس قضیه در مجلس مطرح شود.

روز سه‌شنبه ۲۸ مهر، مجلس دو ساعت قبل از ظهر به ریاست آقای دیبا تشکیل و شروع به انتخاب رئیس کردند و آقای مستوفی به اکثریت ۶۲ رأی به ریاست انتخاب گردید. منشیان و مباشران هم انتخاب شدند و جلسه بعد روز پنجشنبه چهار بعدظهر معین شد.

روز پنجشنبه جلسه تشکیل شد و گفتند که مستوفی‌الممالک هنوز ریاست مجلس را قبول نکرده است. مؤتمن‌الملک درین جلسه در ردیف نمایندگان جای داشت و در جلسه شرکت کرد.

نمی‌دانم چه بازیهایی بود که مستوفی‌الممالک هم نتوانست یا نخواست زیر بار ریاست این مجلس برود و این مسأله تا روز شنبه ۹ آبان طول کشید. جلسه پنجشنبه هفتم و شب هشتم آبان را هم بتفصیل خواندیم و هنوز استعفای مستوفی رئیس جدید به‌سمع غالب نمایندگان نرسیده بود. مستوفی مرحوم در زیر مراسله‌ای که از طرف نواب رئیس راجع به دعوت ایشان در هیأت رئیسه روز ۶ آبان نوشته شده بود، چنین نوشته بودند که: «من خود را مسئول این مقام نمی‌دانم»؛ بنابراین، در اینکه آیا این نوشته استعفا است یا استعفا نیست، اختلاف نظری پیدا شد.

صبح روز دوشنبه ۹ آبان ۱۳۰۴

این روز تاریخی با نهیب مرگ و فشار قوۀ ترور نظامی آغاز گردید!
جسد واعظ قزوینی هنوز تازه بود!

هول و رعب و بهت شجاعترین افراد را آزار می‌داد. پیدا بود که کار از کار گذشته است. فقط هشت نفر در انبوه نمایندگان هنوز توانایی داشتند که تقلا کنند، فکری بیندیشند، با هم در نهایت یأس و آرامی و اختصار شوری بنمایند!
چه باید کرد؟

اکثریت را ربوده بودند. دولت در دستی نوید و در دستی وعید و تهدید داشت، کو آن شیرمرد و آزاده‌ای که بداند و درک کند و باور کند که حریف هم از ما می‌ترسد، بلکه او بیشتر می‌ترسد، چه حق با او نیست؟

باور کنید همه را بیم و رعب فرا گرفته بود. اگر به نطق آقایانی که در روز ۹ آبان به نام مخالفت با ماده واحده ایراد کرده‌اند دقیق شوید، علامت کمال ملاحظه و تأثیر ترور و وحشت را خواهید دید. از هر سطری بوی خوف و رعب می‌آید.

بدبختانه، من آن روز به‌امر رفقا مأمور خانه‌نشینی شده بودم و در جلسه حاضر نبودم، و اگر می‌بودم شاید از دیگر همفکران خود زیادتر مقاومت بخرج نمی‌دادم.
ما دیگر از همه چیز مأیوس بودیم!

به قضاوت تاریخ هم امید نداشتیم، حتی به دلیل جلسه شب هشتم آبان (که نطق مرا در جراید چاپ نکردند)، از این هم مأیوس بودیم که لااقل نطق ما را هم کسی از خلق الله تواند شنید!

مع ذلک، سوگند به کلام خدا! حس خطر و تهلکه ملی این عده شیرمرد را بر آن داشت که در غرقاب خوف و بیم با عزیزان خود وداع کرده، به مجلس بیایند و هرچه هست، سخنی بگویند!
و آمدند و گفتند!

اخطار قانونی

طبق تصمیم خاتمه جلسه شب هفتم آبان، بنا بود و در پایان جلسه تذکر داده شده بود که جلسه آینده روز یکشنبه دهم آبان تشکیل گردد.

معلوم نیست چه شتاب و ابرامی در کار بود که در سرعت کار و جلو انداختن جلسه اصرار بیحد بکار می رفت، و اولین نشانه اش این بود که روز جلسه جلو افتاد و بجای یکشنبه دهم، شنبه نهم معین گشت.

قبلا اطلاع دادیم که مؤتمن الملک مستعفی شد و بعد از معزی الیه، مستوفی- الممالک انتخاب شد و او هم بلافاصله استعفا داد و طبق ماده ۱۱ نظامنامه داخلی مجلس، بایستی بعد از استعفای رئیس مجلس، در ظرف سه روز، مجلس برای خود رئیس تازه انتخاب کند و از آن پس که مجلس کامل عیار شد، به کارهای قانونی پردازد.

همانطور که اگر عده کافی نباشد یا نصف به علاوه یک از نمایندگان رأی نداده باشند، هیچ قانونی قابل طرح و قابل قبول نیست، همان قسم هم باید مجلس رئیس داشته باشد و اگر رئیس نداشت، مجلس ناقص است و در چنین مجلسی هیچ لایحه قانونی قابل طرح و قبول نخواهد بود.

این معنی بقدری روشن و واضح است که هرگاه نظامنامه داخلی هم بدان تصریح نداشت، می بایست در عمل رعایت شود، و اول تکلیف رئیس از استرداد استعفا یا انتخاب رئیس دیگر معلوم گردد، بعد از آن به کارهای قانونی پردازند.

اما شتابزدگی و ابرام و اصرار آقایان بقدری زیاد بود که مثل مردم مست و دیوانه بدون دقت و مطالعه و از روی بلهوسی و شوخی خود را اینطرف و آنطرف زده، ابدآ رعایت اصول را - خواه اصول قانون اساسی و خواه انتظامات و اصول داخلی - در نظر نمی گرفتند!

نمی توان این عجله و شتاب را نتیجه ترور و تهدید دانست، چه تهدید و ترور هم از نتایج همین عجله و شتاب و زیر سر همین آقایان نمایندگان و وزرا و سایر همدستان بیرونی آنها بود.

شاید گفته شود که رئیس الوزرا در این شتابکاری مؤثر بود. من نمی توانم این عذر را موجه بشمارم، چه می دانیم که سردار سپه مردی صبور و ملایم و پرحوصله بود و طبعاً شتابکار و عجول نبود و هزاران دلیل و برهان برای این حالت مشارالیه در دست است. ازین گذشته، بفرض که او اصرار داشته باشد، چون از نظامات داخلی مجلس آگاه نبود، ممکن بود حالی کنند که یک یا دو روز هم اگر کار عقب بیفتد و بی سوسه نتیجه حاصل شود بهتر ازین است که با عجله کاری سوسه دار صورت بگیرد، و شکی نداریم که سردار سپه می پذیرفت.

اما خیر! می بینیم هواداران برهم زدن قانون اساسی و انقراض سلسله موجوده طوری آتش شان تند و بنزینشان پر زور است که ملتفت این حرفها نیستند و می خواهند باصطلاح به همین امشب وصلت دهد!

آنچه من می فهمم و از اخلاق داور و رفقای دیگرش و تیمور و غیره با سابقه حشر و آشنایی، در دست دارم اینست که در تنگ کلاغیر هر یکی از این آقایان می خواستند در حسن خدمت و تظاهر بر دیگری سبقت گیرند و نتیجه این حالت این شده بود که دیوانه وار به هر طرف می زدند و ملتفت هیچ چیزی نبودند و به جوان عزیزی شبیه بودند که فرصت خوانده شدن صیغه عقد نکاح به عاقد نمی دهد و خود را به در و دیوار می مالد!

جلسه شروع شد

از دو ساعت قبل از ظهر روز ۹ آبان و کلا جمع شدند. مستوفی الممالک را

رئیس الوزرا احضار کرده بود که شاید او را به پس گرفتن استعفا راضی کند. هرچه بود، یک ساعت یا سه ربع قبل از ظهر جلسه به ریاست نایب رئیس (آقای تدین) تشکیل گردید و صورت مجلس قبل تصویب شد و نایب رئیس بجای اینکه مکتوب اول مستوفی و مکتوب ثانی او را بخواند و تکلیف رئیس را معین کند، وصول سه فقره راپورت کمیسیون عرایض را که بایستی قبل از دستور خوانده شود، اعلام داشت، و این خلاف نظامنامه داخلی بود.

مدرس - اخطار قانونی دارم.

نایب رئیس - راجع به چه چیز؟ آیا راجع به خبر کمیسیون است؟

مدرس - اجازه بدهید تا عرض کنم که راجع به چه چیز است. یک

مسأله مقدم بر اینها است، اخطار قانونی دارم، اجازه بدهید عرض کنم.

نایب رئیس - بعد از این ممکن است اجازه بگیری صحبت بفرماید.

مدرس - در جلسه رسمی اخطار قانونی مقدم است.

نایب رئیس - مقصودتان اخطار نظامنامه ایست؟

مدرس - مگر نظامنامه قانون نیست؟ باید استعفای رئیس را بخوانید!

نایب رئیس - آقای داور! (تا حالا مثل این بود که نایب رئیس و

مجلس نمی دانند که مدرس چه اخطاری دارد و چه می خواهد بگوید،

ولی وقتی مدرس یک کلمه می گوید، آقای داور قبل از صحبت مدرس

دفاع می کند!)

داور - البته اخطاری که حضرت آقای مدرس فرمودند ایشان حق داشتند

و البته هر و کیلی می تواند هر ماده ای از نظامنامه را اخطار کند. ولی

معمول مجلس در سابق بر این بوده است که هر وقت یک عده ای با یک

رأی زیادی به یک رئیس رأی دادند، برای آنکه استعفا داده، نمی باید

استعفانامه را قرائت کنند (!). می شنویم آقای مستوفی استعفا داده اند،

همانطوری که راجع به آقای میرزا حسینخان پیرنیا چندین روز مجلس

عمل کرد و استعفای ایشان را قرائت نکرد، همانطور در مورد آقای

مستوفی تصور می کنم هیچ اجباری برای ما نیست که آن استعفا را

قرائت کنیم (!)، بلکه باید اقدام کنیم شاید ایشان را متقاعد کنیم. وقتی که بکلی مایوس شدیم، آنوقت استعفا را قرائت کنیم. (ملتفت منطق ناطق شدید؟ باوجود آنکه چند روز است مستوفی استعفا داده و دو نامه نوشته است، هنوز می گوید اجباری برای ما نیست!)
نایب رئیس - آقای مدرس (اجازه).

مدرس - ما اقدام کردیم و ایشان متقاعد نشدند و امروز هم مجدداً نوشته اند که: «من استعفا کرده ام، چرا پریروز استعفای مرا قرائت نکردید؟» و نوشته اش هم پیش آقای علائی است. پنج روز دنبال کردیم و ایشان قبول نکردند، لهذا به مقتضای نظامنامه، قبل از همه چیز باید استعفای رئیس را بخوانند، بعد که رئیس معین کردند، آنوقت جلسه رسمیت پیدا می کند.

نایب رئیس - بنده ناچارم در مقابل اخطار نظامنامه ای آقای مدرس توضیحاتی بدهم. پریروز قبل از ظهر مراسله ای از طرف آقای مستوفی توسط ارباب کیخسرو به بنده رسید و چون پریروز موقع پیدا نشد به عرض آقایان برسانم، همین طور ماند (!) ولی مفاد این مراسله که به عرض آقایان ممکن است برسد صریح است به امتناع از قبول ریاست نه استعفا (!!!). بنابراین، مشمول ماده ۱۱ نظامنامه نمی شود که بطور الزام و فوریت این موضوع در مجلس قرائت شود و بعد رئیس انتخاب شود. ماده ۱۱ به عرض آقایان می رسد:

ماده ۱۱: اگر رئیس قبل از انقضاء مدت ریاست استعفا و یا فوت نمود، مسن ترین نایبان رئیس، مجلس را منعقد و استعفانامه را قرائت یا فوت را قرائت کرده، مجلس را ختم می کند و در ظرف سه روز در تحت ریاست همان نایب رئیس، مجدداً مجلس منعقد و بطوری که در ماده ذکر شد رئیس انتخاب می شود.

نایب رئیس - این ماده یازده دایر است به آن صورتی که رئیس اشتغال به خدمت حاصل کرده باشد. مراسله آقای مستوفی هم قرائت

می‌شود.

داور - اجازه می‌فرمایید.

نایب رئیس - اجازه بدهید قرائت می‌گردد تا مسأله حل شود.

مراسله مستوفی

۷ آبان ماه ۱۳۰۴.

مقام مقدس مجلس شورای ملی . پس از تشکر از حسن ظنی که نمایندگان محترم نسبت به بنده ابراز داشته‌اند، تصدیق می‌دهد که به علل چندی، در جواب تلفون آقای نایب رئیس، امتناع از مقام ریاست عرض کرده‌ام. چون از قرار معلوم رسمی تلقی نفرموده‌اند، اینست که کتباً به عرض می‌رسانم.

نایب رئیس - به عقیده بنده شامل ماده ۱۱ نیست و فوریت را ایجاب نمی‌کند (بعضی از نمایندگان: صحیح است!).
مدرس - ورقه امروز را بدهید بخوانند!
نایب رئیس - ورقه امروز هم همین است (کدام است؟).

بازهم مراسله مستوفی

روز سه‌شنبه اینجانب امتناع و استعفای خود را از مقام ریاست به آقای نایب رئیس داده‌ام، نمی‌دانم چه شده است که تا به حال قرائت نشده است.

حسن

نایب رئیس - این اخبار ازین است که قبلاً مراسله‌ای به بنده نوشته شده است - عین مراسله هم همانست (!)
مدرس - بنده خواهش دارم فورمول استعفا را بفرمایید، چون بعد از این محل ابتلا می‌شود. استعفا یعنی «طلب عفو»، یعنی از اینکه بر من تحمیل کرده‌اید من طلب عفو می‌کنم، این معنی استعفاست. هم ورقه

اول استعفا بوده و هم ورقه دوم می نویسد که: «من استعفای خودم را داده ام چرا نخواندید؟». من از آقایان تقاضا می کنم مطلب را به یک صورتی درآورید که مردم لااقل بدانند که می خواهید یک صورت قانونی درست کنید، استعفا یعنی طلب عفو، هم پیروزی استعفا بوده است و هم امروز، می گوید: اینکه مرا رئیس کرده اید، من طلب عفو می کنم. نظامنامه هم می گوید: استعفای رئیس را باید در جلسه اول خوانده، بعد رئیس رامعین کرد تا مجلس قانونی بشود. شما می خواهید قانونی نشود، نشود!

نایب رئیس - آقای سید یعقوب (اجازه).

سید یعقوب - فرمایشی که آقای مدرس فرمودند در واقع مسأله علمی (!) است. چنانکه در کاغذی هم که آقای پیرنیا نوشته بودند، بنده در جلسه خصوصی عرض کردم که این مسأله مسأله علمی (!) است و هر یک از ماها ازین عبارت نظامنامه چیزی می فهمیم و عبارت نظامنامه اینست که: (آن کسی که اشتغال داشته باشد بعمل)، عبارت اینست (رئیس که مشغول بعمل است و در عمل داخل شده، اگر در ضمن عمل خواست استعفا بدهد)، ولی این مورد از اول عدم دخولست (!) نه اینکه داخل شده و استعفا کرده و یا فوت کرده است. ماده نظامنامه مصرح این معنی است و خود آیت الله آقای مدرس می دانند یک مملکتی که در حال انقلاب و بحران (!) است، ما نمی توانیم بواسطه یک کلمه ای که صریح است در معنی، ما بخواهیم نظامنامه را از این معنای صحیحش (!) برگردانیم، مملکت را در این حال انقلاب و اضطراب بیندازیم. با اینکه اول تکلیف ما اینست که عبارت نظامنامه هر چه باشد منطبق کنیم (!) و جلو انقلابات و بحران را بگیریم، من از آقای مدرس سؤال می کنم: قبل از انقضای مدت معینش این نیست که مشغول باشد و در حال اشتغال فوت کند یا استعفا بدهد؟ این خود عدم قبولست، داخل شدن و استعفا.. این عبارت صریح است و فارسی است

و دست هر کس که بدهیم خواهیم دید معنایش همین است (!). با اینکه قرینه هم ماداریم که باید عبارت را اینطور معنی بکنیم. مجلس هم رسمی است و اول تکلیف ما خاتمه دادن به بحرانشا و انقلابات (!) است، چنانکه در غالب مسائل مقدم آقای مدرس بوده‌اند، بنده استدعا می‌کنم که این عبارت صریح الدلاله (کدام عبارت؟...) و واضح المعنی (!) را بر همان معنای خود بدانند و مجلس هم رسمی است و قانونی است و بهترین جلسات امروز است و سعادت هم در این است (!). این بود عرایض بنده...

خوانندگان محترم، دیدید منطق فصیح و استدلالات محکم و حسن ادا و بلاغت و حسن استنتاج این ناطق زبردست تا چه حد است و البته زحمت کشیده، برای مزید اعتماد به این نطق شیوا که با حرارت زیادی هم ادا شده است، یک بار دیگر ماده یازدهم نظامنامه را که قبلاً گذشت مطالعه فرموده، آنگاه ببینید عبارت صریح الدلاله و واضح المعنی را که ناطق همه جا بدان متکی است می‌توانید بدست آورد یا خیر؟ و بالاخره ازین منطق و ازین استدلال به سایر استدلالهای حضرات می‌توانید پی ببرید!

بالجمله، این نطق بقدری در نظر مجلسیان شتابکار و دیوانه (دیوانه اصلاح؟) کامل و صحیح آمد که رأی به کفایت مذاکرات گرفتند و از قراری که گفته شد، جمع کثیری به کفایت مذاکرات رأی دادند.

بنابراین، مدرس ناگزیر شد پیشنهادی بدهد تا بتواند صحبت کند و پیشنهاد ذیل را داد.

«پیشنهاد می‌کنم نظر به اینکه مطلب مهمی در کار است، استعفای رئیس خواننده شود و عصری مجلس تشکیل شده، رئیس تعیین شود و بعد از رسمیت، وارد دستور شویم.»

نطق مرحوم مدرس

مدرس - بنده که همه آقایان می‌دانند ده بیست روز بود که ناخوش

بودم، لیکن هر روز که حالم جا می‌آمد این کاغذها و تلگرافات که آمده بود—شبانه روز یکمرتبه— به حکم طبیعت نگاه می‌کردم. هی می‌دیدم از اطراف تلگرافات می‌آید، اطلاع کامل از وقایع نداشتیم، حالا همانطور که آقای آقاسید یعقوب می‌فرمایند و آقایانی که بیرون هستند می‌دانند چه واقعه مهمی است (؟)، بنده که واقعه مهم نمی‌دانم! حالا نظر به اینکه می‌فرمایید واقعه مهمی است، پس باید مجلس هم کامل العیار باشد. ما که از اینجا در نمی‌رویم! ما که وقایع مهمه را در این شانزده سال خیلی دیده‌ایم، این هم یک واقعه! بواسطه اینکه مجلس از هر جهتی بی‌عیب باشد، استعفای رئیس را حالا می‌خوانیم، عصر هم آقایان می‌آیند، بنده هم که کسالت دارم می‌آیم در خدمت آقایان مجدداً رئیس را معین می‌کنیم، آنوقت وارد هر مسأله که می‌خواهید بشوید. مسأله مهم خیلی این مجلس دیده است، این هم یکی!... و الان تا عصر هم نه مملکت ایران خراب می‌شود و نه مسأله مهم جاییش عیب می‌کند و این و کلا هم بنده قول می‌دهم هیچکدام از تهران بیرون نروند و تشریف داشته باشند. اگر این تقاضای من مشروع است، بشنوید، و الا از بنده گفتن است، شما می‌خواهید بشنوید نمی‌خواهید نشنوید. استعفای رئیس را حالا می‌خوانید، عصر هم می‌آیم خدمت آقایان و رأی می‌دهیم به هر کس که صلاح می‌دانید. رئیس را که معین کردیم، آنوقت «مسأله مهم» را عنوان می‌کنیم، از این مسأله مهم که آقای آقاسید یعقوب (چکیده انقلاب و مشروطه هستند) می‌فرمایند هیچ بار از میدان دررفته‌ایم که حالا از میدان دربرویم؟ حالا نباشد عصر باشد. حالا دیگر می‌پسندید، نمی‌پسندید، خود دانید!

نایب رئیس - آقای داور (اجازه).

داور - بنده می‌خواستم تمنا کنم از خود آقای مدرس که این مسأله را به این اندازه تکرار نفرمایند که (مجلس بی‌عیب باشد) و اگر استعفای رئیس خوانده نشود مجلس عیب دارد. البته یک وقت مسائل از نقطه نظر

احساسات است، در این صورت ممکن است تصور شود که بودن فلان شخص و نخواندن فلان کاغذ یک عیبی را دارد و یک وقت از نقطه نظر یک اصول و قانونی است.

مدرس - قانون است.

داور - بنده تصور می کنم هیچ دلیل قانونی نمی توانند آقای مدرس ذکر بفرمایند، برای اینکه اگر مجلس چنانکه تا بحال عمل کرده و بمحض اینکه استعفای رئیس رسیده نخوانده است، این مرتبه هم ممکن است همانطور عمل کند و اگر ایشان هنوز نتوانسته اند آقای مستوفی را متقاعد بکنند، ما هنوز مایوس نشده ایم که بتوانیم ایشان را متقاعد بکنیم. بنابراین دیگر در این خصوص بیشتر از این اصرار نفرمایند. حالا اگر واقعاً مقصود این است که این تعبیر شود که استعفا است(؟) و خوانده شود و مجلس رادر بحران بیندازیم(؟)، البته اشخاصی که موافق هستند که باید این کار را کرد و مقصود نه ماده یازدهم نظامنامه است، البته این یک موضوع علی حده است، بنده که این تعبیر را نمی خواهم بکنم و خوب است پیش از این در این موضوع مذاکره نکنیم.

نایب رئیس - رأی می گیریم به پیشنهاد آقای مدرس. آقایانی که تصویب می کنند قیام بفرمایند (چند نفری قیام نمودند).

نایب رئیس - تصویب نشد. خبر کمیسیون عرایض به عرض آقایان می رسد.

(چند خبر راجع به مرخصی خوانده و تصویب گردید)

آقا شیخ جلال - راجع به مسائل جاری پیشنهادی از طرف عدّه زیادی از آقایان امضا شده و تقدیم مقام ریاست شده و تقاضا می کنم جزو دستور شود.

نایب رئیس - نسبت به این پیشنهاد مخالفی نیست؟ (گفته شد خیر)

نایب رئیس - قرائت می شود. (بشرح ذیل قرائت شد)

نظر به اینکه عدم رضایت از سلطنت قاجاریه و شکایاتی که از این خانواده

می‌شود به درجه‌ای رسیده که مملکت را بمخاطره می‌کشاند، نظر به اینکه حفظ مصالح عالی مملکت مهمترین منظور و اولین وظیفه مجلس شورای ملی است و هرچه زودتر به بحران فعلی خاتمه باید داد، امضا کنندگان با قید دوفوریت پیشنهاد می‌کنیم مجلس شورای ملی تصمیم ذیل را اتخاذ نماید:

ماده واحده - مجلس شورای ملی به نام سعادت ملت، انقراض سلطنت قاجاریه را اعلام نموده و حکومت موقتی را در حدود قانون اساسی و قوانین موضوعه مملکتی به شخص آقای رضاخان پهلوی واگذار می‌نماید. تعیین تکلیف حکومت قطعی سوکول به نظر مجلس مؤسسان است که برای تغییر مواد ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ و ۴۰ متمم قانون اساسی تشکیل می‌شود.

مدرس - اخطار قانونی دارم.

نایب رئیس - راجع بهمین پیشنهاد است؟

مدرس - بلی!

نایب رئیس - ماده‌اش را بفرمایید؟

مدرس - ماده‌اش آن است که خلاف قانون اساسی است.

نایب رئیس - در موقعش صحبت بفرمایید.

مدرس - اخطار قانونی است که خلاف قانون اساسی است و نمی‌شود در اینجا طرح کرد (در حال خروج) صد هزار رأی هم بدهید خلاف قانون است!

نایب رئیس اسم عده‌ای را برد که موافق بودند و بعضی در خود موضوع حرف داشتند

نایب رئیس - رأی می‌گیریم بفوریت اول. آقایانی که تصویب می‌کنند قیام بفرمایند. (اکثر قیام نمودند)

نایب رئیس - تصویب شد. رأی می‌گیریم بفوریت ثانی. آقایانی که موافقند قیام فرمایند (عده کثیری برخاستند).

تقی زادم بنده می خواهم پیش از مطلب عرض کنم چه مسائل متعارف جاریه و چه مسائل اساسی که در مجلس شورای ملی مطرح می شود، خوبست، در این هوا و افقی که دیده می شود—مثلاً در ابتدای مجلس گفته شد که باید استعفای رئیس خوانده نشود، یکی گفت باید خوانده شود و یکی گفت مقصود این است که فلان بشود—ما همه وکیل و برادریم و از طرف ملت وکیل شده ایم، با همدیگر غرضی نداریم. خدا را هم شاهد می گیرم بنده که نه در این باب و نه در باب های دیگر با احدی از آقایان و کلاً نه می خواهم احداث مشکل کرده باشم و نه می خواهم جلو راه حل را بگیرم. اما بنده که اینجا ایستاده ام می خواهم عرض کنم—اگر آقایان اجازه بدهند و صلاح بدانند—در مملکت های دیگر می گویند مجلس ملی، در این مملکت گفته می شود مجلس شورای ملی؛ در مجلس مشورت می شود در کار. یکی اینطور به نظرش می رسد، و یکی طور دیگر. هر دو صلاح و صرفه مملکت را می گویند. ما هم آنچه به نظرمان می رسد می گوئیم و مطلب واضح است، در خود اطراف کار نمی خواهم حرف بزنم. در مملکت بحران پیدا شده، بعضیها می خواهند این کار زودتر حل شود و بعضیها می خواهند فلان کار درست بشود. بنده اساساً ترجیح می دادم اگر آقایان عرایض مرا قبول می کردند که این کار به این تعجیل و به این فوری نشود، هیچ نشود که خدای نکرده اسم فشار رویش گذاشته شود. می دانیم همه ماها به موجب قانون اساسی امنیت داریم و دولت دولت امنیت است و ما باین دولت اینقدر محبت و اینقدر خیرخواهی که داشته ایم. بزرگترین دلیل شخص بنده امنیتی است که ایجاد کرده؛ و نه از و کلاً، نه از تماشاچی یک فرد واحد پیدا نمی شود یک در هزار، یک در میلیون، که به بنده بگوید که من خیرخواه دولت حالیه نیستم. خدا را شاهد می گیرم الان که در اینجا حرف می زنم و پیش از اینکه حرف بزنم، اشخاص متفرقه، وکیل و اشخاص مسئول به من گفتند حرف نزنید، حرف

زدن صلاح نیست برای اینکه خطر دارد.
اخگر - اینطور نیست.

تقی زاده - بنده خودم هم می دانم که اینطور نیست. بنده الان اینجا حرف می زنم و ظهر هم می روم منزل ناهار می خورم، عصر هم می آیم؛ هیچ اینطور نیست. یک سال دیگر هم با این اشخاص کار می کنم با کمال محبت و فداکاری؛ و خدا را شاهد می گیرم که این حرف را که می گویم محض خیرخواهی مملکت و خیرخواهی همان شخصی است که زمام امور مملکت را در دست دارد و من خیر او را می خواهم و از جان خودم بیشتر او را می خواهم. حالا شرح نمی دهم که اوضاع چه خبر است که یکی بگوید صحیح است، یکی بگوید صحیح نیست. ولی ترجیح می دادم که رجوع شود به یک کمیسیون؛ چون ممکن است راه حل بهتر و قانونیتری پیدا شود که هیچ خدشه و سوسه ای در کار پیدا نباشد. ولی از قراری که می شنوم این مقبول نخواهد شد! در این صورت، بنده شخصاً یک نفر در مقابل خدا و در مقابل این ملت که مرا انتخاب کرده و در مقابل مملکت و در مقابل تاریخ خودمان و در مقابل نسلهای آینده این مملکت می گویم که به عقیده بنده این وضع مطابق قانون اساسی نیست و صلاح هم نیست برای این مملکت. بنده می گویم، بعد از آن اکثریت قطع می کند.

مطلب را بنده عرض کردم. به این ترتیب اگر می خواهید کمیسیون درست کنید، بعضی از آقایان قانون دانهای مجلس هم در این کار بوده اند، ایشان شاید یک نظریاتی داشته باشند. حالا اینکه آقای داور می فرمایند مطابق است، من عرضی ندارم! اما یکی دیگر شاید یک حرفی دارد؟ (اسم و فعل و حرف)؛ فعل را بنده نمی گویم شاید یک کسی یک گله ای دارد که می خواهد بگوید. اگر اینطور بود شاید بهتر بود و به صلاح خود اشخاصی که به این کار مایلند، بهتر بود. اگر این را اجازه ندهند گفته شود، سوسه در کار پیدا می شود و مطابق صلاح خودشان

نیست. بنده غیر از این یک کلمه چیزی عرض نمی‌کنم و برای این همه چیز را فدا می‌کنم و خدا را شاهد می‌گیرم و ملت و مملکتی که مرا وکیل کرده است شاهد می‌گیرم و در مقابل تاریخ و در مقابل نسلهای آینده می‌گویم که این کار به این ترتیب مطابق قوانین اساسی مملکت نیست و مطابق صلاح مملکت هم نیست. بیشتر از این حرف زدن هم صلاح نیست، همه می‌دانند. آنجا که عیان است چه حاجت به بیان است (آقای تقی‌زاده خارج شدند!).

نایب رئیس - آقای علایی (اجازه).

علایی - مخالفم!

نایب رئیس - پس تأمل بفرمایید، آقای آقاسید یعقوب (اجازه).

آقاسید یعقوب - بنده خیلی میل داشتم که آقای تقی‌زاده تشریف نبرند و عرایض بنده را بشنوند و حقیقتاً همانطور که بیان کردند، بنده هم همین حسن عقیده را درباره‌ی ایشان دارم. ولی یک مسأله را در اینجا اظهار کردند که لازمست جواب عرض کنم. این مسأله در همین مملکت دو سابقه دارد و این سابقه در حقیقت به منزله یکی از مواد قانون اساسی برای ما واقع شده و الان بنده مراتب را به عرض آقایان نمایندگان محترم می‌رسانم. بعد از آنکه مجلس شورای ملی را توپ بستند و آن ترتیبی که می‌دانید پیش آمد و استبداد صغیر واقع شد، در مجلس اول قانون اساسی و متمم آن نوشته شده و در جزو اول قانون اساسی نوشته شده بود «نمایندگان مجلس شورای ملی باید دوستانه نفر باشند». انتخاب هم بطور طبقاتی بود و بهمان ترتیبی که وکلای دوره اول که (جزاهم الله خیراً) به عقیده بنده بهترین و کلا بودند و بهترین خدمات را برای مملکت ما نمودند، این قانون اساسی را در مقابل قوه قاهره و جبر و استبداد درباریها نوشتند، انتخاب شدند و بنده حقیقتاً همیشه از زحمات وکلای آن دوره شکرگزاری می‌کنم، زیرا قانون اساسی را با خلوص نیت و با یک روح آزادیخواهی برای ما گرفتند.

پس از آنکه مجلس تسوپ بسته شد و آزادیخواهان در تمام اقطار ایران منتشر شدند، از مرکز و آذربایجان و از فارس و بالاخره از تمام مملکت صدای خواستن مشروطیت بلند شد تا اینکه خدا خواست و قوه ملی غلبه کرد و درباریها ناچار شدند که در مقابل قوای ملی تسلیم شوند و مشروطیت را اعاده دهند. نه این بود که مشروطیت را مفت به ما دادند، بلکه آزادیخواهان حبس شدند و ایستادگی کردند تا اینکه آنها را وادار کردند که مشروطیت بدهند. آن وقت گفتند که ما حاضریم مشروطیت را به ملت بدهیم و همین آقای تقی زاده که در دوره اول یکی از نمایندگان مبارز ما بودند، چه فریادها برای این قانون اساسی می زدند و چه کارها کردند، که حالا یک قدمش را در اینجا می خواهیم برداریم. داد و فریادهای آقای تقی زاده در روزنامهجات پر است. خلاصه در باغشاه کمیونی تشکیل شد و آن کمیسیون رجوع کرد به انجمن آذربایجان (که حالا نماینده محترم آقای داور می خواهند بطور مفصل به عرض آقایان برسانند). انجمنهای ایالتی و ولایتی تمام نقاط اختیار دادند به انجمن ایالتی آذربایجان و انجمن ایالتی آذربایجان هم اختیارداد به کمیونی که در اینجا تشکیل شده بود و چهار پنج ماده از مواد قانون اساسی را تغییر دادند و بعضی از آن مواد راجع به انتخابات بود که به عقیده بنده خیلی مهم است زیرا آن مواد تأسیس حکومت ملی می کند و بنده حق حاکمیت ملت را در آن مواد قانون انتخابات می دانم. غرض اینست، مواد راجع به انتخابات را که پایه حکومت ملی بر آن است، تغییر دادند. به چه سابقه آنها را تغییر دادند؟ بواسطه اینکه چون در مملکت انقلاب شده بود و می خواستند به جوشش و انقلاب مملکت خاتمه بدهند؛ لذا با این عنوان آمدند و این کار را کردند. در دوره دوم، ناصرالملک که نایب السلطنه وقت بود، پیشنهاد کرد که نماینگانی که برای دوره سوم انتخاب می شوند خوبست درمoadی از قانون اساسی که راجع به حکومت

ملی است یک‌انگشتی ببرند. بنده می‌خواهم در اینجا وارد پرتز بشوم و عرض کنم عقیده ناصرالملک این بود که نمایندگان که می‌آیند باید شریک در این مسئولیت باشند و نمایندگان به این حق منتخب شدند و آمدند و حاضر هم شدند که این مسأله را انجام دهند، نهایت جنگ بین‌المللی و آن انقلاباتی که همه می‌دانند پیش آمد، (ناطق اینجا اشتباه تاریخی کرده است - مؤلف) یازده‌ماه بیشتر از عمر مجلس نگذشت که مجلس تعطیل شد و آن انقلابات که همه می‌دانید پیش آمد و مجلس را خاتمه داد. ما که صدسال نیست مشروطه شده‌ایم، نهایت پانزده شانزده سال است و در این مدت پانزده شانزده سال هم قانون اساسی با این سوابقی که می‌بینید واقع شده. پس سابقه قانونی در دست داریم.

در دوره اول که هیأت مؤسسان بود و خیلی خوب هیأتی هم بود و از مبرزین ایران هم بودند و بسیار زحمت کشیدند و در دوره دوم آمدند و بسیار زحمت کشیدند. دوره دوم آمدند و مواد قانون اساسی که راجع به انتخابات و حق حکومت و سلطنت ملی بود و انتخاب را که بطور طبقاتی بود تغییر دادند و بطور دو درجه کردند، به آن شکلی که همه می‌دانند واقع شد. امروز هم همینطور است. آتش را چقدر می‌شود در تحت خاکستر مستور کرد؟ این آتش است که از تمام نقاط سر بدر آورده و در کانون آزادیخواهان از آن وقتی که پایه مشروطیت گذاشته‌اند، شعله کشیده! و از اول داد و فریاد همه همین بود و بنده که با تصدیق خود آقای مدرس یکی از انقلابی‌های درجه اول بودم، هم فریاد می‌زدم که باید خاتمه داد به آن خانواده، زیرا برای کار تازه، مرد تازه لازم است. شاهزاده سلیمان میرزا و اشخاص دیگری هم هستند که در مشروطیت پیش قدم بودند، با بنده رفتیم و آن چراغان و آتش بازی را بهم زدیم. غرض این است که از همان اول عقیده من این بود که این درخت خشکیده است و باید او را کند و درخت برومندی بجای آن غرس کرد

که آن درخت برومند سایه افکن بشود و ملت از آن استفاده کند. این چیزی بود که به نظر ماها که به فرنگ نرفته بودیم و در اینجا تحصیل کرده بودیم می‌رسید و عقیده داشتیم که این درخت خشکیده و باید آن را کند و نهال تازه بجای آن کاشت. منتها ما چون مشرق زمینی و یک ملت اتکالی هستیم، از این جهت مسأله را از امروز به فردا و از فردا به پس فردا می‌اندازیم. مسأله همینطور بود تا دو سال قبل. تاریخ آزادیخواهان ایران و انقلاب ایران را نگاه کنید و ملاحظه کنید کدام آزادیخواه و انقلابی در مملکت بود که به سعادت ایران علاقه‌مند بود و عقیده نداشت که این درخت را باید کند؟!!

مرحوم آقا سید جمال‌الدین افغانی که رئیس‌الاحرار است و مرحوم میرزا آقاخان کرمانی و دیگران که از ترشحات قلم آنها این همه مردم بیدار و هشیار شده‌اند، همه داد و فریاد می‌زدند که چاره نیست و ملتی که می‌خواهد زندگی کند باید حیات تازه پیدا کند و برای نیل به سعادت تازه ناچار است که درخت کهنه را بکند و دوراندازد. نظر به این، شعله آتش بلند شد تا اینکه الان از تمام مملکت سر بیرون آورده. از آذربایجان و از فارس و کرمان و ازگیلان، محمره و تهران، از همه جا آتش بلند است، مگر نمی‌بینید چه خبر است؟ حکومت با خود ملت و تعیین سلطنت با ملت است و اولین وظیفه مجلس خاتمه دادن به انقلاب است. کجا این مسأله مخالف قانون اساسی است؟ بهترین قدمی که مجلس می‌خواهد بردارد همین است که به انقلابات امروزه که در تمام مملکت هست خاتمه دهد و سعادت ملت را تأمین کند. پس در جواب فرمایش آقای تقی‌زاده که می‌فرمایند این مسأله برخلاف قانون اساسی است، با اینکه نهایت عقیده را به ایشان دارم، لازم است عرض کنم که این مسأله خلاف قانون اساسی نیست بلکه عین قانون است.

نایب رئیس - آقای علایی (اجازه).

علایی - آقایان همه می‌دانند که بنده شهوت کلام ندارم و ماجراجو

هم نیستم و حتی المقدور میل دارم که قضایا به خونسردی گذشته باشد. ولی در عین حال وجدان یک نفر و کیل هیچ اجازه نمی‌دهد که در مقابل یک جریانات خلاف قانونی سکوت اختیار کرده و تسلیم قضایا و حوادث شود. بنده بطور واقع و مختصر عرض می‌کنم که ماها هیچ اختیار نداریم که وارد در این مذاکره و طرح این مسأله بشویم، زیرا رأی دادن به همچو طرحی را بنده بکلی مخالف قانون اساسی که ما حافظ آن هستیم می‌دانم. این پیشنهاد را مخالف صلاح مملکت می‌دانم زیرا یک بایی مفتوح خواهد شد که برای مملکت مضر خواهد بود. (علائی خارج می‌شود)

نایب رئیس - آقای یاسائی (اجازه).

یاسائی - از آقایانی که در اینجا اظهار مخالفت نسبت به این طرح کردند استنباط شد که ناظر هستند به حفظ قانون اساسی. بنده خیلی میل داشتم که آقای علائی تشریف می‌داشتند و جواب بنده را می‌شنیدند، حالا هم که تشریف ندارند البته به گوششان خواهد رسید. بنده از سوابق قانون اساسی درست اطلاع ندارم که به چه طور تدوین شده و اشخاصی که تدوین کرده‌اند چه جنبه داشته‌اند؛ ولی بهر حال در نزد ما یک قانون مقدسی است. چیزی که هست این است که در ادوار گذشته مجلس شورای ملی یک قسمت از مواد آن را به موجب قانونی که از مجلس گذرانده‌اند نقض کرده و حالا بنده آن مواد را می‌خوانم تا آقایان بدانند که این بسی سابقه نیست که حالاً می‌خواهیم بگذرانیم.

اصل چهار قانون اساسی است که بنده می‌خوانم: «عده انتخاب شوندگان به موجب انتخاب نامه علی‌حده برای تهران و ولایات فعلا صد و شصت و دو نفر معین شده است» که در قانون انتخابات صد و شش نفر معین می‌شود. بنده این را از آقایان سؤال می‌کنم که چرا اینطور شده است؟ با اینکه در اصل چهارم قانون اساسی تصریح شده است که عده نمایندگان

صد و شصت و دو نفر است و لیدی الاقتضایه دو بیست نفر هم می‌رسد، مع ذلک صد و سی و شش نفر معین شده. اصل ششم می‌گوید: «منتخبین تهران لیدی الحضور حق انعقاد مجلس را داشته مشغول مباحثه و مذاکره می‌شوند. رأی ایشان در مدت غیبت منتخبین ولایات با اکثریت مناط و قابل اجراست». این مسأله کجا اجرا شده؟ عملی هم نیست که دوازده نفر وکلای تهران بیایند و بنشینند و مقدرات مملکت را در دست بگیرند و در غیبت منتخبین ولایات کی عمل واقع می‌شود؟ بلکه امروزه برخلاف آن عمل می‌شود، زیرا گفته می‌شود تا نصف بعلاوه یک از وکلا حاضر نشوند، مجلس رسمیت ندارد.

پس بنده می‌خواهم عرض کنم که این مواد را به موجب قانون بعد نقض کرده‌اند و این ماده وجود خارجی ندارد؛ یعنی قانون بعد آمده او را نقض کرده است. در این موضوع هم نظری به از بین بردن قانون اساسی نداریم و از این جهت پیشنهاد کرده‌ایم که مجلس مؤسسانی تشکیل شود و راجع به سه چهار ماده که در خصوص حقوق سلطنت است تجدید نظر کند و تکلیف قطعی حکومت مملکت را در آتیه معین کند و تصور می‌کنم نگرانی آقایان مخالفین هم اینقدر مورد ندارد، زیرا مجلس مؤسسان ناچار از اشخاصی انتخاب (!) خواهد شد که دارای حس وطن پرستی خواهند بود و معلوم نیست حس وطن پرستی کسانی که برای آتیه انتخاب می‌شوند کمتر از آقایان حاضر باشد (!) و البته اگر ما بتوانیم موادی که در قانون اساسی هست و عملی نشده است آنها را هم اختیار بدهیم به مجلس مؤسسان که در آنها تجدید نظر بکند، بنظر بنده به سعادت مملکت نزدیکتر است. مثلاً موادی در این قانون راجع به دیوان محاسبات هست که عملی نشده و در قانون عادی که بعد وضع شده برخلاف آن رفتار شده و آن مسأله قانون اساسی عملاً ملغی شد. همینطور در ماده‌ای که می‌گوید: دوره و کالت دو سال است، چه ضرر دارد حالا که مجلس مؤسسان تشکیل می‌شود این مواد را هم

تغییر بدهند؟ این عقیده بنده است.

جمعی از نمایندگان: خیر این مواد ملغی نشده است!

یاسائی - به هر حال، به نظر بنده اشکالی ندارد که در این مواد هم تجدید نظری بشود! حالا هم این یک طرحی است که این آقایان پیشنهاد کرده‌اند و بنده هم امضا کرده‌ام. (نایب رئیس جمعی را که اجازه خواسته بودند نام برد)

نایب رئیس - آقای دکتر محمدخان مصدق (اجازه).

دکتر محمدخان مصدق - بنده در سال گذشته در حضور نمایندگان محترم به کلام الله مجید قسم یاد کردم که به مملکت و ملت خیانت نکنم. آن ساعتی که قسم خوردم مسلمان بودم و حالا هم مسلمان هستم و از آقایان تمنی دارم به احترام این قرآن برخیزند (در این موقع کلام الله مجید را از بغل خود بیرون آورد و حضار قیام نمودند) و در حضور همه آقایان بنده شهادت خودم را می‌گویم: اشهد ان لا اله الا الله، اشهد ان محمداً رسول الله، اشهد ان علیاً ولی الله. من شخصی بوده‌ام مسلمان و به این کلام الله قسم یاد کرده‌ام و این ساعت هم این کلام الله خصم مرا بکند اگر در عقیده خودم یک اختلاف و تفاوتی حاصل کرده باشم. من همان بودم که هستم و امروز هم یک چیزی برخلاف مصالح مملکت به عقل ناقص خود ببینم خودم را ناچار می‌دانم که برای حفظ مملکت و حفظ قومیت و بقای اسلامیت از اظهار عقیده خودداری نکنم. بنده همه آقایانی را که اینجا تشریف دارند، غیر از آقایانی که از ملل متبوعه هستند، همه را مسلمان و هواخواه مملکت و طرفدار اصلاحات می‌دانم و خودم هم نمی‌توانم از اظهار عقیده خودداری کنم. آقایان می‌دانند که بنده حرفم از روی عقیده است و هیچ وقت تابع هوا و هوس و نظریات شخصی نیست. امروز هم روزی نیست که کسی در اینجا نظریات شخصی بخرج بدهد و اگر کسی پیدا شود که نظریات مملکتی و ملتی و اسلامی خود را اظهار نکند، بنده او را پست و بی‌شرف و مستحق قتل

می‌دانم! اول لازم است که بنده یک عقیده نسبت به شخص آقای رئیس‌الوزرا اظهار کنم، بعد نسبت به سلاطین قاجار و بعد هم عقیده خود را درباره اصول قانون اساسی عرض کنم: اولاً راجع به سلاطین قاجار بنده عرض می‌کنم که کاملاً از آنها مأیوس هستم زیرا آنها در این مملکت خدماتی نکرده‌اند که بنده بتوانم اینجا از آنها دفاع کنم و گمان هم نمی‌کنم کسی منکر این باشد. همین سلطان احمدشاه قاجار بنده را در فارس گرفتار سه هزار و پانصد پلیس جنوب کرد! پس از آنکه من استعفا کردم، بعد از بیست و هفت روز نوشت که به تصویب جناب رئیس‌الوزرا، آقا سید ضیاء‌الدین، استعفای شما را قبول کردم و فوری به طرف تهران حرکت کنید. مقصودش این بود که من پیام به تهران و مرا آقا سید ضیاء‌الدین بگیرد و حبس کند! بنده مدافع اینطور اشخاص نیستم. بنده مدافع اشخاصی که برای وطن خودشان کار نمی‌کنند و جرأت و جسارت حفظ مملکتشان را نداشته باشند و در موقع خوب از مملکت استفاده بکنند و در موقع بد از مملکت غایب بشوند، نیستم! اگر دوست حقیقی و قوم خویش خودم هم باشد یا از آن هم بالاتر باشد، وقتی که این طور شد، بنده مدافع او نیستم.

اما نسبت به آقای رضاخان پهلوی. بنده نسبت به شخص ایشان عقیده مند هستم و ارادت دارم و در هر موقع آنچه به ایشان عرض کردم در خیر ایشان و صلاح مملکت بوده و خودشان هم تصدیق عرایض بنده را فرموده‌اند، نه اینکه در حضور من فرموده باشند، بلکه اشخاصی که با ایشان خیلی مربوط بوده‌اند، به آنها فرموده‌اند. ایشان یک مقامی دارند که از من و امثال من هیچ ملاحظه ندارند. اگر یک فرمایشی بخواهند در غیاب من بفرمایند در حضور من هم ممکن است بفرمایند. ولی احتیاطاً عرض می‌کنم آن اشخاصی که فرمایشات ایشان را به من فرموده‌اند حکایت از این می‌کرده که خودشان هم دانسته‌اند که عرایضی که عرض کرده‌ام از روی نظریات شخصی نبوده و مبتنی بر مصالح مملکت و وطن

خواهی بوده است که از این حیث ایشان به بنده معتقدند. اما اینکه ایشان یک خدماتی به مملکت کرده‌اند، گمان نمی‌کنم بر احدی پوشیده باشد. وضعیت این مملکت وضعیتی بود که همه می‌دانیم. اگر کسی می‌خواست مسافرت کند اطمینان نداشت یا اگر کسی مالک بود امنیت نداشت و اگر یک دهی داشت بایستی چند نفر تفنگچی داشته باشد تا بتواند محصول خودش را حفظ کند. ولی ایشان از وقتی که زمام امور مملکت را در دست گرفته‌اند یک خدماتی نسبت به امنیت مملکت کرده‌اند که گمان نمی‌کنم بر کسی مستور باشد و البته بنده برای حفظ خودم و خانه و کسان و خویشان خودم مشتاق و مایل هستم که شخص رئیس‌الوزرا، رضاخان پهلوی نام، در این مملکت باشد؛ برای اینکه من یک نفر آدمی هستم که در این مملکت امنیت و آسایش می‌خواهم و در حقیقت از پرتو وجود ایشان، در ظرف این دو سه سال اینطور چیزها را داشته‌ایم و اوقاتمان صرف خیر عمومی و منافع عامه شده و هیچوقت ما در چیزهای خصوصی وارد نشده‌ایم و بحمدالله از برکت وجود ایشان خیالمان راحت شده و می‌خواهیم یک کارهای اساسی بکنیم. این هم راجع به آقای رئیس‌الوزرا. اما راجع به این موضوع بنده باید عقیده خودم را عرض کنم. تغییر قانون اساسی یا تجدید نظر در قانون اساسی دو جنبه دارد. یکی جنبه داخلی که باید فهمید تغییر قانون اساسی نسبت به امور داخلی چه اثری می‌کند؟ یکی هم جنبه خارجی که باید دید نسبت به امور خارجی در روابط بین‌المللی چه اثری خواهد داشت؟ اما نسبت به جنبه داخلی. اگر آمدیم و گفتیم خانواده قاجاریه بد است، بسیار خوب، هیچکس منکر نیست باید تغییر کند... البته امروز کاندیدای مسلم شخص رئیس‌الوزرا است. خوب، آقای رئیس‌الوزرا سلطان می‌شوند و مقام سلطنت را اشغال می‌کنند. آیا امروز، در قرن بیستم، هیچکس می‌تواند بگوید یک مملکتی که مشروطه است پادشاهش هم مسئول است؟ بر ما این حرف را بزنیم — آقایان همه تحصیل کرده و درس-

خوانده و دارای دیپلم هستند - ایشان پادشاه مملکت می‌شوند، آنهم پادشاه مسئول! هیچکس چنین حرفی نمی‌تواند بزند و ما باید سیر قهقرایی بکنیم و بگوییم:

پادشاه رئیس‌الوزرا و حاکم و همه چیز است. این ارتجاع و استبداد صرف است! ما می‌گوییم که سلاطین قاجاریه بد بودند، مخالف آزادی بودند، مرتجع بودند. خوب، حالا آقای رئیس‌الوزرا پادشاه شد، اگر مسئول شد که ما سیر قهقرایی می‌کنیم. امروز مملکت ما بعد از بیست‌سال و اینهمه خونریزی‌ها می‌خواهد سیر قهقرایی بکند و مثل زنگبار بشود! گمان نمی‌کنم در زنگبار هم اینطور باشد که یک شخص هم پادشاه باشد و هم مسئول مملکت باشد! اگر گفتیم که ایشان پادشاهند و مسئول نیستند، آن وقت خیانت به مملکت کرده‌ایم، برای اینکه ایشان در این مقامی که هستند مؤثر هستند و همه کار می‌توانند بکنند. در مملکت مشروطه رئیس‌الوزرا مهم است نه پادشاه. پادشاه فقط و فقط می‌تواند بواسطه رأی اعتماد مجلس یک رئیس‌الوزرای را بکار بگمارد. خوب اگر ما قایل شویم که آقای رئیس‌الوزرا پادشاه بشوند، آن وقت در کارهای مملکت هم دخالت کنند و همین آثاری که امروز از ایشان ترشح می‌کند در زمان سلطنت هم ترشح خواهد کرد، شاه هستند، رئیس‌الوزرا هستند، فرمانده کل قوا هستند. بنده اگر سرم را ببرند و تکه‌تکه‌ام بکنند و آقاسید یعقوب هزار فحش به من بدهد زیرا این حرفها نمی‌روم، بعد از بیست سال خونریزی! آقای آقاسید یعقوب! شما مشروطه طلب بودید، آزادی خواه بودید، بنده خودم شما را در مملکت دیدم که بالای منبر می‌رفتید و مردم را دعوت به آزادی می‌کردید. حالا عقیده شما اینست که یک کسی در مملکت باشد که هم شاه باشد هم رئیس‌الوزرا، هم حاکم؟ اگر اینطور باشد که ارتجاع صرف است، استبداد صرف است! پس چرا خون شهدای راه آزادی را بیخود ریختید، چرا مردم را به کشتن دادید؟ می‌خواستید از روز اول بپایید بگویید که ما

دروغ گفتیم و مشروطه نمیخواستیم، آزادی نمیخواستیم؛ یک ملتی است جاهل و باید با چماق آدم شود! اگر مقصود این بود که بنده هم نوکر شما و هم مطیع شما هستم. ولی چرا بیست سال زحمت کشیدیم؟ و اگر مقصود این بود که ما نیز خودمان را در عرض ملل دنیا و دول متمدنه آورده و بگوییم از آن استبداد و ارتجاع گذشتیم، ما قانون اساسی داریم، ما مشروطه داریم، شاه داریم، ما رئیس الوزرا داریم، ما شاه غیرمسئول داریم که به موجب اصل ۵۰ قانون اساسی از تمام مسئولیت مبرا است، و فقط وظیفه اش اینست که هر وقت مجلس رأی عدم اعتماد خودش را به موجب اصل شصت و هفت قانون اساسی به یک رئیس دولت یا یک وزیری اظهار کرد، آن وزیر می رود توی خانه اش می نشیند، آنوقت مجدداً اکثریت مجلس یک دولتی را سرکار می آورد. خوب، حالا اگر شما می خواهید که رئیس الوزرا شاه بشود — شاه با مسئولیت — این ارتجاع است! و در دنیا هیچ سابقه ندارد که در مملکت مشروطه پادشاه مسئول باشد و اگر هم شاه بشود بدون مسئولیت، این خیانت به مملکت است برای اینکه یک شخص محترم و یک وجود مؤثری که امروز این امنیت و آسایش را برای ما درست کرده و این صورت را امروز به مملکت داده است برود بی اثر شود؟ هیچ معلوم نیست کی بجای او می آید؟ و اگر شما یک کاندیدایی دارید و کسی را از پیش معین کرده اید بفرمایید ببینم! بعد از آنکه ایشان شاه غیرمسئول شدند، آن رئیس الوزرای که مثل ایشان بتواند کار بکند و خدمت کند و بتواند نظریات خیرخواهانه ایشان را تعقیب کند کی است؟ اگر چنین کسی را آقای آقاسید یعقوب به بنده نشان بدهید، بنده نوکر شما، چاکر شما، مطیع شما هستم. من که در این مملکت همچو کسی را سراغ ندارم و اگر بود تا حالا سردرآورده بود. پس امروز که این یک نفر از بین تمام مردم سر درآورده و اظهار منیت می کند و خدماتی هم کرده است، بنده به عقیده خودم خیانت صرف می دانم که

شما یک وجود مؤثری را بلااثر بکنید. پس خوب است یک کسی که بتواند قائم مقام او بشود معلوم کنید، بعد این کار را بکنید. اول چاه را بکنید بعد منار را بدزدید! این نسبت به امور داخلی، اما نسبت به امور خارجی. البته در امور خصوصی اگر یک اشخاصی یک کارهایی کردند و یک زحماتی کشیدند یا اگر اشخاصی فیلد کاریهایی کردند آن را مفت و مسلم از دست نمی دهند. البته در مجلس هم اشخاصی هستند که تجارت کرده باشند و اشخاصی هم که نکرده باشند می دانند وقتی که یک تاجری تجارتخانه خودش را بیک اسم معروف کرد یا یک علامت صنعتی داشت که همه او را شناختند، این تاجر آن اسم را تغییر نمی دهد، برای اینکه آن اسم سبب شده است که مردم به آن اسم اعتماد داشته باشند. بنده من باب مثال عرض می کنم که در اینجا یک دواخانه بود معروف به شورین که خوب دوا می ساخت. بعد از آنکه شورین آن دواخانه را فروخت و از این مملکت رفت، آن کسی که قائم مقام او شد، اسم دواخانه را تغییر نداد. چرا؟ برای اینکه مشتریان این دواخانه اعتماد به این اسم داشتند و اگر این شخص می گفت که این دواخانه بناطی است، شاید مشتریان از بین می رفتند. ولی چندی که گذشت و مردم که با این دواخانه دادوستد کردند، دیدند که بناطی هم مثل شورین است، آنوقت اسمش را عوض کرد و دواخانه بناطی گذاشت. قانون اساسی ما با یک حوادثی تصادف و مقابله کرده است که نظیر این حوادث در یک قرن در این مملکت پیدانشده است. قانون اساسی - وقتی با این حوادث مقاومت کرد و خودش را معروف جامعه ملل کرد - اصولی را داراست که بموجب آن اصول تمام ملل اروپا می دانند اگر یک دولتی پیدا شود و یک عهدنامه ای ببندد، آن عهدنامه به موجب اصل ۲۴ قانون اساسی که می گوید: «بستن عهدنامه ها، اعطای امتیازات، انحصار تجارتنی و صنعتی و فلاحتی و غیره اعم از اینکه طرف داخله باشد یا خارجه، باید به تصویب مجلس شورای ملی برسد، به استثنای

عهدنامه‌هایی که استتار آنها صلاح ملت و دولت باشد»، همه مردم می‌دانند، یعنی جامعه ملل می‌داند که باید بتصویب مجلس باشد. همچنین اصل ۲۵ که می‌گوید: «استقراض دولتی بهر عنوان که باشد خواه از داخله، خواه از خارجه با اطلاع و تصویب مجلس شورای ملی خواهد شد»، این را هم همه خوانده‌اند و فهمیده‌اند. اصل ۲۶ را هم که می‌گوید: (ساختن راههای آهن یا شوسه خواه به خرج دولت، خواه به خرج شرکت و کمپانی اعم از داخله و خارجه، منوط به تصویب مجلس شورای ملی است»، همه می‌دانند: قانون اساسی یک اصولی را داراست و یک معروفیتی را پیدا کرده است که این معروفیت بنده گمان نمی‌کنم در هر موقعی برای هر قانونی پیدا شود، یعنی غالباً با یک مشکلاتی تصادف کرده. وقتی آن اشخاص که می‌خواستند با ما یک معاهده بکنند به یک اصل قانون اساسی که رسیده‌اند دیده‌اند که یک قانون اساسی است و یک مجلس و یک تصویبی هم برای مجلس لازم است. بنابراین قانون اساسی یک اصولی دارد که بواسطه معروفیتش به عقیده بنده حتی المقدور تا یک قضیه حیاتی و مهماتی پیدا نشود، نبایستی تغییر داد مگر با بودن یک شرایطی که لازم برای تغییر قانون اساسی است.

خدایا تو شاهد باش! من خدا را به شهادت می‌طلبم که عقیده‌ام را می‌گویم و تغییر قانون اساسی را مخالف با صلاح ملت و مملکت و اسلامیت می‌دانم. قانون اساسی را هر آدم مسلمان و هر آدم وطنخواهی و هر آدمی که به شخص رضاخان پهلوی ارادت مند است و عقیده دارد، باید برای صلاح و نفع مملکت حفظ کند. اگر قانون اساسی متزلزل شد، ممکن است مملکت به یک خرابی بیفتد که مطلوب نباشد. آنوقت رضاخان پهلوی هم هرگونه حکومتی را دارا باشد مطلوب نیست. بنده قانون اساسی را یک قانون الهی نمی‌دانم که قابل تغییر نباشد، بلکه قانون اساسی را کاربشر می‌دانم و بشر هم باید او را تغییر بدهد، ولی وقتی که یک ضرورت تامی پیدا کند و تمام معایب و محاسنش سنجیده شود

و عجله در کار نباشد و با اشخاصی که خیرخواه مملکت هستند مشورت شود. ولی نه با یک عجله و شتابی که امروز اگر این شجر خبیثه بیخ بر نشود، مملکت فلان می شود. این را بنده ضروری و فوری نمی دانم. حالا بنده هم می گویم ضروری است ولی فوری نمی دانم که شما یک قانون اساسی را که در واقع استقلال ما را حفظ می کند و یک قانون اساسی که اسلامیت و قومیت ما را حفظ می کند، امروز که هزار طور ایرادات هست، تغییر بدهید. بنده که صلاح نمی دانم و البته آقایان محترم هم مقصودشان این نیست که مواد قانون اساسی را تغییر بدهند که در سیاست بین المللی مؤثر باشد، ولی عرض می کنم اینطور تغییر دادن قانون اساسی یک سابقه ای می شود که قانون اساسی را بکلی سست و متزلزل می کند، که هر ساعت یک نفر اراده کرد بیاید این اصولی را که بنده برای شما خواندم، این اصولی که همه چیز ما را تأمین می کند، تغییر بدهد، در صورتی که مجلس رئیس نداشته باشد و یک وکلای بدون فکری فکر نکرده بیایند اینجا رأی بدهند که ما می خواهیم قانون اساسی را تغییر بدهیم. قانون اساسی یک چیزی نیست که یک کسی از خانه اش بیاید و بگوید می خواهم قانون اساسی را تغییر بدهم. باید فکر کرد، دید چطور باید تغییر داد؟ و چه چیزش را باید تغییر بدهید و در چه موقع می خواهید تغییر بدهید. بعد هم بنده عرض کردم، شما که می خواهید آقای رئیس الوزرا را شاه بکنید، ایشان یک وجود مؤثری هستند که می خواهید بلا اثر کنید! خدایا تو را به شهادت می طلبم که آنچه گفتم عقیده خودم بود و آنچه در خیر مملکت است می گویم و اینجا عتبه آقایان را می بوسم و مرخص می شوم (خارج شدند).

آقا سید یعقوب - بنده اخطار قانونی دارم!

نایب رئیس - بفرمایید.

آقا سید یعقوب - آقای مصدق السلطنه نسبت به هفتاد و هفت نفر که

یک مسأله را که حفظ حقوق ملت بود امضاء کرده‌اند، گفتند بی فکر. چطور می‌شود هفتاد و هفت نفر بی فکر باشند! بنده خواستم عرض کنم که ایشان یک عبارتی بیان کردند که خارج از نزاکت بود و مطابق نظامنامه باید توضیح بدهند.

نایب رئیس - آقای داور (اجازه).

داور - بنده می‌خواهم اظهار تأسف بکنم از این مسأله که آقای دکتر مصدق السلطنه در این جا تشریف ندارند که جواب‌های بنده را بشنوند. ایشان یک دلایلی به نظرشان رسید و گفتند، از برای اینکه ذهن آقایان را متوجه کرده باشند. بنده هم این جواب‌ها را برای آقایان عرض می‌کنم. قبل از ورود در صحبت ایشان، بنده لازم دیدم که یک مختصر حاشیه راجع به مذاکره یکی از رفقای محترم خودمان آقای یاسائی بکنم. ایشان گویا در ضمن نطقشان اظهار کردند که این اولین مرتبه‌ای نیست که در قانون اساسی تغییر داده می‌شود. بنده خیال نمی‌کنم که مقصود ایشان هم اینطور بوده است که این کاری که ما می‌کنیم واقعاً نقض قانون اساسی است و آن قسمتهایی که ذکر کردند بنده درش داخل نمی‌شوم، فقط می‌خواستم این را عرض بکنم که یک سوء تفاهمی نشود. آقای دکتر مصدق در هر کدام از تکه‌های صحبت‌هایشان قسمی خوردند و بعد گفتند که من مسلمانم، وطن خود را دوست می‌دارم. بنده هم بدون قسم عرض می‌کنم که مسلمانم و گمان می‌کنم آقایانی هم که این ورقه را امضاء کرده‌اند در اینکه مسلمان هستند، نه خودشان شکی دارند و نه دیگران (بعضی از نمایندگان: صحیح است).

تمام گفتگوهای ایشان در قسمت اول راجع به این بود که من برخلاف مصالح مملکت نمی‌خواهم رأی بدهم. البته هیچ و کیلی نباید حاضر شود که برخلاف مصالح مملکت رأی بدهد. منتها تمام صحبت در تشخیص است. ایشان ممکن است همچو تشخیص بدهند که یک چنین پیشنهادی خلاف مصالح مملکت است و بنده هم خدا را شاهد می‌گیرم

و عرض می‌کنم که این تغییر و این پیشنهاد موافق مصالح مملکت است (!). مگر اینکه یک کسی پیدا شود و بگوید فکر و سیاست من بدرجه‌ای قوی و عالی است که تمام مردم و وکلا باید تابع نظر و فکر و سیاست من بشوند و چون من تشخیص می‌دهم که این پیشنهاد برخلاف مصالح مملکت است، تمام وکلا و مردم و هر کس هست، هر جا هست و بهر شکل و لباس است تمام باید نظرم را تعقیب کنند، و الا از این شکل که بگذریم، هر کس مطابق تشخیص خودش حق دارد یک مسأله را قضاوت کند. ایشان اینطور تشخیص دادند که این کار موافق مصالح مملکت نیست، بنده عرض می‌کنم و معتقدم که مصالح مملکت در این کار است (!) و اگر غیر از این بکنیم مصالح مملکت را زیر پا گذاشته‌ایم (!). راجع به قاجاریه و رئیس‌الوزرا که اظهار عقیده فرمودند، در این موضوع هیچ وارد نمی‌شوم، ولی دو پایه محکم در مذاکرات ایشان پیدا شد، گفتند «از نقطه نظر داخلی و خارجی». بنده در این دو قسمت می‌خواهم چند کلمه جواب عرض کنم. فرمودند شما می‌خواهید بیایید این خانواده را بردارید و آقای پهلوی را شاه کنید. اولاً بنده نمی‌دانم در یک پیشنهادی که هفتاد امضا دارد این مسأله را از کجا پیدا کردند و بنده چون راجع به این پیشنهاد صحبت می‌کنم، عرض می‌کنم در این پیشنهاد ابداً گفتگوی شاه کردن ایشان نبود، بلکه حل این قضیه و ترتیب کار و اگذار شده است به یک مجلسی که مجلس مؤسسان است. یک نکته‌ای را ایشان فرمودند که اساساً صحیح بود. فرمودند خوب، وقتی که ایشان شاه شدند بایستی مسئول باشند یا نباشند؟ اگر مسئول نباشد که این خیانت به مملکت است. بنده کاملاً موافقم و تصور نمی‌کنم که هیچکس در مملکت باشد که فکرش اینقدر کوچک و عقب‌مانده باشد که تصور بکند دادن اختیار به دست یک نفر بدون هیچ حدی و بدون هیچ قانونی، یعنی یک نفر به قول ایشان شاه باشد، رئیس‌الوزرا باشد، رئیس عالی قوا باشد، وزیر جنگ باشد، یک همچو چیزی

نه تنها یک مسأله‌ای است که همه به او خواهند خندید (!!)، بلکه یک مسأله‌ای است بقدری واضح و مسلم که هیچکس زیر بار آن نمی‌رود (!!!). بنده تعجب می‌کنم چطور ایشان که مدتی است در مجلس هستند و غالب ماها را می‌شناسند، درجهٔ فهم رفقای پارلمانی خودشان را آنقدر کوچک تصور کردند که ممکن است اینطور فرض کنند (!!!). (اینجا تاریخ لبخند می‌زند و روح ناطق بدبخت سرخ می‌شود! - مؤلف) پس این قسمت فرضشان مورد نداشت (!). فرمودند اگر ایشان بالاتر از این مقام رفتند که آنوقت وجودشان دارای اثر نخواهد بود. بنده گمان می‌کنم که اینجا یک قدری بی‌لطفی کرده باشند، مخصوصاً ایشان که مدتی در ممالک خارجه زندگانی کرده و شاههای خوب و بد دیده‌اند. ما همیشه یک روال دیده‌ایم، اما ایشان در نقاط دیگر دنیا هم زندگانی کرده‌اند و می‌دانند که بعضی مملکتها هست که شاههای خوب دارند و بعضی جاها شاههای لایق دارند، بعضی جاها یک شخص فوق‌العاده لایقی سلطنت می‌کند و آنوقت خودشان می‌دانند که چقدر آن شاه فوق‌العاده غیرمسئول وجودش مؤثر است و البته یک شاهی که علاقه داشته باشد و میل داشته باشد مملکتش بزرگ شود و عظمت پیدا کند و در ردیف ممالک بزرگ عالم گذاشته شود و تشخیص هم بدهد که چطور باید این کار را کرد و هر قدر که قانوناً غیرمسئول باشد، حتماً در عمل منتها درجهٔ تأثیر را خواهد داشت. در خارج کتبی راجع به خیلی از قضایای سیاسی بین‌المللی نوشته شده است، از جمله اینکه سلطانی که در فلان مملکت بوده است وقتی که او آمده است سرکار، این مسائل پیش آمده است و وجود مؤثر او بوده است که توانسته است این کارها را بکند.

خلاصه این در صورتی است که بفرمایند «اگر ایشان شاه شدند و بدون مسئولیت»، جواب این بود که عرض کردم. حالا اگر ایشان یک شاهی باشند موافق قوانین ملل متمدنه و بطوری که مشروطیت ایران

تصویب کرده، در این صورت اگرچه قانون شاه را غیرمسئول قرار می دهد، ولی در عمل قطعاً وجود آدم لایق و نالایق تفاوت دارد. بعلاوه، در اول این پیشنهاد یک عبارتی بود که گمان می کنم ایشان بهش توجه نکردند. نوشته نشده بود که ما می خواهیم فلان کس را شاه کنیم، نوشته شده بود که ما می خواهیم این خانواده نباشند و بنا بر ضدیتی که از چند سال پیش از این در این مملکت شروع شده، اول این خانواده را محدود کردند. مگر مشروطیت ایران غیر از آن بود که اول آمدند، گفتند: مشروطه! وبعد حقوق برای ملت قائل شدند. از آن روز کم کم، بخصوص در این دو سال اخیر، این بحران پیدا شده است. اصل مقصود و نظر این است که اینها نباشند. پس نباید اول استدلال را برد روی یک قضیه که بعد باید بشود و یک فرضی گرفت و آن فرض را اظهار کرد. در ابتدای پیشنهاد نوشته شده یک ضدیتی با خانواده ای که امروز سلطنت دارند در این مملکت شروع شده و یک بحرانی در مملکت تولید کرده است. حالا بنده نمی خواهم داخل بعضی مسائل بشوم که از وقتی که این بحران شروع شده تا بحال چه قضایایی در مملکت اتفاق افتاده؟ از خوزستان گرفته تا آنطرف مملکت اگر بگردید و ریشه اش را در بیاورید، می بینید یک نواهی و مقاماتی هست که با وجود اینکه دور هستند، هرروز اثراتشان یک چیزهائی است که ما می بینیم و هرروز مملکت را در یک زحمات فوق العاده می اندازیم (چه خوب بود ناطق درین باب قدری توضیح می داد که مرادش ازین عبارت بی معنی چیست؟- مؤلف). در پیشنهاد ما صحبت این است که برای خاتمه دادن به این بحران، این خانواده را منقرض بدانیم و فکر بعد را بگذاریم برای یک مجلسی که مؤسسان باشد و اختیار از طرف ملت داشته باشد و تکلیف قطعی را معین کند که آیا باید شخص پهلوی یا شخص دیگری به این مقام برسد؟ اگر حرفی در این موضوع باید زده شود، باید در مجلس مؤسسان آن روز زده شود. اگر یک کسی پیدا شد که در آن مجلس آقای پهلوی را کاندیدا

کرد (!)، آنوقت آقای دکتر مصدق یا کس دیگر اگر آنجا بود، باید بگوید که این بد است که ایشان هم شاه باشند هم مسئول و هم وزیر و بالاخره تمام این صحبت‌هایی که فرمودند آن روز وقتش است و امروز وقتش نیست (آن روز هم باز آقای ناطق به کسی مجال صحبت نمی‌دادند و باز خودشان بودند!). حال می‌رویم به قسمت خارجی. بنده تصور می‌کنم که اگر به قانون انتخابات و به سابقه رجوع می‌کردند و اگر به نطق آقا سید یعقوب هم که در اول مجلس تذکر دادند مراجعه می‌کردند، و البته در خاطرشان هست که این قانون اساسی را یکمرتبه دیگر در باغ شاه یک عده آمدند، نشستند و تغییر دادند و آن اشخاص مردمی بودند که مصلحت مملکت را اینطور تشخیص دادند و در آن روز آقای مشیرالدوله و آقای مؤتمن الملک و مستوفی الممالک که امضاهاشان الان هست، وقتی که نشستند، نوشتند که نظر به پاره‌ای از مقتضیات، جمعی از خیرخواهان گفتند که قانون انتخابات باید تغییر بکند و این با چهار اصل از قانون اساسی مخالفت داشت، به این جهت ما آمدیم و رجوع کردیم به انجمن آذربایجان و بالاخره آن روزی که این کار را کردند یک تغییر مهمتری در قانون اساسی داده شد. امروز حق سلطنت از افراد یک خانواده باید گرفته شود و آن روز حقوق ملی در قسمت انتخابات عوض شد و یک عده آمدند و حق یک عده دیگری را که ملت است از بین بردند. بنده هم حرفی ندارم، مصلحت را اینطور تشخیص دادند و مجالس بعد هم قبول کردند. ولی تعجب می‌کنم وقتی که امروز راجع به حقوق یک اشخاصی صحبت می‌شود، می‌گویند می‌دانیم که اینها خدماتی به مملکت نکرده‌اند، ولی وقتی که صحبت گرفتن حقوق آنهاست یک حربه به نام قانون اساسی در پیش چشم همه جلوه داده می‌شود. بنده عرض می‌کنم خوب، آن روزی که قانون اساسی دست بهش خورد، اگر بناست آن اصلی که حقوق ما را در سیاست بین‌المللی حفظ می‌کند متزلزل بشود، پس چطور شد که با تغییر قانون اساسی از آن روز تا بحال

یک قراردادی نگذشت که بدون اطلاع مجلس باشد؟ گفتند ممکن است سابقه بشود و اگر دست بزنند به این ممکن است سابقه بشود و اگر دست بزنند به این عمارت ممکن است آسایشگاه ملت برهم بخورد. بنده عرض می‌کنم آن روز هم به قانون اساسی دست زدند. کی دست زد؟ کسانی که وجهای ملت بودند. کجا دست زدند؟ درباغ شاه. کی؟ بعد از توپ بستن بهمین مجلس. پس چطور شد آن روز هیچ خطری بهشان نرسید؟ چطور شد که امروز ما می‌خواهیم حقوق یک خانواده را که بدون استثناء هیچکس نیست که بگوئید من طرفدارم، (از گلوی بریده و اعظ قزوینی عبرت گرفته بود!! - مؤلف) از دستشان بگیریم، آنوقت اصل راجع به خارجه را باید پیش آورد؟ حقوق خارجه سر جای خودش است و یقین دارم تا وقتی ایران بکلی از شرافت بی بهره نشده - نمی‌گویم ده نفر یا بیست نفر - تا وقتی که ایرانی بکلی از شرافت بی بهره نشده است، به آن اصلی که قراردادهای و مقاولات را سوکول می‌کند به تصویب مجلس، هیچکس پیدا نمی‌شود که جرأت کند به آن اصل دست بزند (جمعی از نمایندگان: صحیح است). پس در این صورت لازم نیست که ما بیاییم و برای دفاع از یک خانواده‌ای که بی‌لیاقتی آنها را تصدیق می‌کنیم وارد شویم و قضیه را به خون سردی تلقی کنیم و بنابراین بنده تصور می‌کنم آنچه باید در این موضوع گفته شود گفته شده و پیش از این مذاکرات لازم نیست.

نایب رئیس - آقای دولت آبادی مخالفید؟

دولت آبادی - بلی.

جمعی از نمایندگان - مذاکرات کافی است!

نایب رئیس - بنده عقیده‌ام اینست آقایان تأمل بفرمایند تا تمام آقایان مخالفین و موافقین صحبت خودشان را بکنند. آقای دولت آبادی (اجازه).

دولت آبادی - مخالفت بنده با ترتیب تنظیم این لایحه و با بعضی از مواد آنست، و چون مربوط می‌شود به اساس کار، به این جهت

خواستم مخالفت خود را عرض کنم. اینجا سه مسأله است که باید خوب توجه کنیم: یکی مسأله قاجاریه است، یکی مسأله رضاخان پهلوی، رئیس‌الوزرا و رئیس عالی کل قوا، است و یکی مسأله قانون اساسی است و اینها مسائلی است که اینجا مذاکره کردند و هر کس در اینجا حرف می‌زند آقایان تصور می‌کنند که با قاجاریه همراه است، اینطور نیست!

آقای سید یعقوب - معنایش اینست!

دولت‌آبادی - خلاصه، من یکی از اشخاصی هستم که با قاجاریه مخالفم و سلطنت قاجاریه را منقرض می‌دانم و هر کس جمع بشود و بخواهد سلطنت قاجاریه را برگرداند دیگر نمی‌تواند. حالا دیدی آقا سید یعقوب معنایش این نبود؟

سید یعقوب - خیلی خوب، قربان شما!

دولت‌آبادی - بهتر اینست که ادب را حفظ کنید، نزاکت را هم حفظ کنید و از حدود خودتان هم خارج نشوید. (صدای زنگ نایب رئیس) نظم مجلس هم با بنده نیست، اگر با بنده بود می‌دانستم چطور نظم بدهم! عرض می‌کنم: روزی که ماده (۳۶) در این اتاق آخر مطرح شد، ما در تحت فشار واقع شده بودیم، که اسم آن را بیشتر می‌شود فشار گذاشت تا اینکه حالا هست! به ما فشار آوردند که باید سلطنت در خانواده محمد علی میرزا بماند. (یاسائی اجازه خواست) دولت‌آبادی خطاب به یاسائی: بلی، حالا فشار نیست (؟)، خوب است. اجازه نخواهید. هیچ فشار نیست! خوب، همه می‌دانیم که فشار نیست و این حرفهایی که می‌زنند واهمه است.

یاسائی - واقعیت دارد!

دولت‌آبادی - خیلی خوب، اما شما که دیشب بنده را احضار کردید در آن موقع شب، صلاحیت نداشت!

(ازین مکالمه دو وکیل پیدا است که فشار و دوندگی و احضار و کلا از طرف

سردسته‌ها و پادوها تا چه حد بوده است که مرحوم دولت‌آبادی با آنهمه محافظه‌کاری و ملاحظه و روابط خوبی که با رئیس‌الوزرا داشته، نتوانسته است از افشای پاره‌ای از قضایا خودداری کند!

خلاصه، در موقعی که این ماده نوشته می‌شد، بنده و جمعی مخالف این ماده بودیم. اسم آن ماده را گذاشته بودیم «مادهٔ ابتر»، یعنی: آخر ندارد و معلوم نیست آخرش چیست؛ به جهت اینکه می‌نویسد: سلطنت ایران در شخص اعلیحضرت سلطان محمد علی شاه قاجار نسلا بعدنسل...، یعنی چه؟ اگر یک روز نسلی منقطع شد چه باید کرد؟ این بود که بنده در آن مجلس (مرادش مجلس اول بود که حال مجلس مؤسسان را داشت مؤلف) با این ماده مخالفت کردم و گفتم بنده همراه نیستم با این ماده (اینجا ناطق منفرد شرح مبسوطی بر ضد محمد علی شاه و احمد شاه نطق کرد که چون با اصل مطلب ارتباط نداشت و از لحاظ احتیاط و هراس بود، در خور نقل نیست. رجوع شود به صفحه ۲۶۵ - ۲۶۳ تاریخ طهماسبی). سلطنت قاجاریه منقرض است و رضاخان پهلوی رئیس این مملکت است و اکثریت مجلس هم رأی می‌دهند و کارهایشان را خواهند کرد. گرچه بنده آن لایحه را امضا نکرده‌ام ولی اکثریت امضا کرده‌اند. بنده ممانع اکثریت نیستم بلکه مطیع اکثریت هستم. بنده چکاره‌ام؟ بنده می‌خواهم حرف خودم را گفته باشم. این کار بزرگ که آتیه مملکت ما کاملاً بسته به آنست یک کاریست که باید در داخله شخص آقای رضاخان پهلوی زیرپای خودش را طوری محکم ببیند که هیچگونه تزلزلی نداشته باشد و بداند که دنیا حامی اوست و دنیا او را به ریاست این مملکت می‌شناسد، این راجع به داخله.

اما راجع به خارجه: قانون اساسی ما در مجمع‌القوانین که نسبت بهمۀ دنیا هست گذاشته شده است. علمای دنیا نشسته‌اند و همه نگاه می‌کنند و قلمها را توی مرکب نگاه داشته‌اند که ببینند ما کجا را تغییر دادیم، فوری در حاشیه‌اش بنویسند اینجا تغییر کرد. اما اگر پشتش به گوششان

خورد که این تغییر یک اشکالات قانونی داشته که هنوز در میان مردم مسلم نیست، آنوقت به کار اینجا ضرر می‌زند.

مخالفت بنده در این لایحه نه از بابت قاجاریه است. قاجاریه را رفته و منقرض شده می‌دانم، نه از نقطه نظر رضاخان پهلوی است، او رئیس مملکت ماست و از خدا می‌خواهم سی سال چهل سال عمر کند و همیشه رئیس مملکت باشد و کار این مملکت را بکند. فقط قسمت آخرش که بنده را احضار کردند، وقتی که رفتم، دیدم، امضا نکردم. (مراد ناطق آنست که رئیس الوزرا دولت آبادی را به قصر خود احضار کرده، تکلیف کرده بود لایحه کذایی را امضا کند. همانطور که گفتیم که به آقای آشتیانی و عراقی شخصاً تکلیف کرده بود و آشتیانی از امضا خودداری کرده و گفته بود هر کار مدرس کرد من هم خواهم کرد و بالاخره قول داده بود که در جلسه داد نزنم، دولت آبادی نیز احضار شده و از امضا خودداری کرده بود - مؤلف)

قسمت دوم را هم همین طور، قسمت سوم را یک قدری بیشتر باید در اطرافش فکر کرد که ناخوشی ذاب المعده پیدا نکند. این بود عرایض بنده و دیگر عرایضی ندارم.

جمعی از نمایندگان: مذاکرات کافی است.

نایب رئیس - آقای دولت آبادی در ضمن بیاناتشان - لازم است بنده توضیحاتی بدهم - اولاً اظهار کردند: «کشتی چهارموجه مملکت». البته همه آقایان تصدیق می‌کنند که مملکت ما در نهایت امنیت و آسایش است و هیچ موجی به کشتی استقلال مملکت سکنه‌ای وارد نکرده و نمی‌تواند بکند (نمایندگان: صحیح است). قسمت دوم، اشاره کردند «در وقتی که یکی ازین اصول تغییر کند، بعضیها در ذیلش خواهند نوشت...»، این را همه آقایان تصدیق می‌کنند که هیچ اجنبی حق دخالت در امور داخلی یک ملتی ندارد (نمایندگان: صحیح است، مذاکرات کافی است).

دولت آبادی - بنده توضیحی دارم.

نایب رئیس - بفرمایید.

دولت آبادی - اما در قسمت اول که فرمودید، بنده مرادم از کشتی چهار
موجه این نبود که طوفان در استقلال است. بنده عرض کردم مملکت
ما را در این احوال حاضر در دنیای امروز پهلوی ملل دیگر که بگذارید،
می بینید یک کشتی است که به شاهراه ترقی نیفتاده، باید آن را به ترقی
انداخت.

اما راجع به قسمت دومش عرض کردم: آن اشخاصی که آنجا نشسته اند
ونسخه قانون اساسی ما را دارند، وقتی فهمیدند که قانون اساسی تغییر کرد،
تغییراتش را در حاشیه اش یادداشت می کنند، نگفتم مداخله در قانون
می کنند.

نایب رئیس - چند نفر از آقایان تقاضا کرده اند نسبت به این پیشنهاد
با ورقه اخذ رأی شود، قرائت می شود (قرائت شد).

عده حضار (۸۵) نفر. تصمیم مجلس و ماده واحده به اکثریت هشتاد رأی
تصویب شد.

صورت رأی دهندگان در تاریخ طهماسبی صفحه ۲۶۹ ضبط است و در آرشیو
مجلس هم مذکور و مضبوط است. جمعی که از جلسه خارج شده و یا بودند و رأی
ندادند:

مدرس، مستوفی الممالک، مؤتمن الملک، مشیرالدوله، دکتر مصدق، تقی زاده،
علائی، دولت آبادی، زعیم، آشتیانی، سید محیی الدین شیرازی و بهار. این ها مخالف
بودند، که یا از جلسه خارج شدند یا رأی ندادند.

بعد از این جلسه توپ شلیک کردند.

و بلافاصله طهماسبی و آقای یزدان پناه مأمور شدند که ولیعهد را از ایران
اخراج کنند.